

درآمدی تأسیسی بر فلسفه‌ی اصول فقه

علی اکبر رشاد*

چکیده

روزآمدی و کارآمدی فقه به موازات تحوّل و توسعه‌ی ظروف و زوایای حیات بشر، در گرو تحوّل و توسعه‌ی منطق استنباط شریعت است؛ پیش شرط هرگونه تحوّل تکاملی در فقه نیز تحوّل و ارتقا در روش استنباط فقهی است؛ تحوّل و تکامل در روش استنباط نیز مبتنی است بر بازنگری و بسط مبانی و مبادی دانش اصول؛ توسعه و تعمیق مبانی اصول می‌تواند و می‌باید در قالب تأسیس فلسفه‌ی اصول فقه صورت ببندد. فلسفه‌ی اصول عبارت است از «مطالعه‌ی عقلانی فرادانشی - فرامسئله‌ای اصول فقه، به منظور دست‌یابی به احکام کلی این دانش و مسائل آن».

مؤلف مقاله که از دغدغه‌مندان دیرین تحوّل در روش‌شناسی فهم دین و تحوّل در معرفت دینی است، و مطالعه و ارائه‌ی نظر در جهت توسعه و تکامل دانش اصول از دلمشغولی‌های اصلی وی قلمداد می‌شود، در این نوشته سعی کرده است با رویکردی تأسیسی به طراحی «فلسفه‌ی اصول فقه» به‌مثابه دانشی مستقل از دانش‌های فقه و اصول فقه، بپردازد.

* استاد حوزه علمیه و دانشیار پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی.

تاریخ تأیید: ۸۹/۸/۱۱

تاریخ دریافت: ۸۹/۷/۱۳

از نظر مؤلف، مسائل دانش فلسفه‌ی اصول، به دو گروه «فراعلمی» و «فرا مسئله‌ای» تقسیم می‌شود. فلسفه‌ی اصول عهده‌دار تبیین و تحلیل عقلانی «احکام کلی علم اصول بماهو علم» و به‌عنوان دستگاہ روشگانی استنباط فقه، و نیز عهده‌دار بررسی مبادی قریبه و وسیطه‌ی «امهات مسائل» این دانش است.

در این مقاله، نخست به بررسی فرایند معرفتی - تاریخی تطورات مبادی اصول، نقد مبادی‌پژوهی اصحاب اصول و بیان بایستگی‌های تأسیس فلسفه اصول، پرداخته شده، سپس ضمن طبقه‌بندی و تقسیم مسائل، چیدمان کامل و فهرست تفصیلی مباحث دانش فلسفه‌ی اصول، ارائه شده است. ذهن از نظرات انتقادی ارباب معرفت در باب مدعیات این مقاله استقبال می‌کند.

واژگان کلیدی: فلسفه‌ی مضاف، اصول فقه، فلسفه‌ی اصول، مبادی اصول، فلسفه‌ی فقه، نقد اصول فقه، تحول علم اصول.

مقدمه (سنت مدخل‌نگاری)

از جمله سنت‌های علمی عریق و انیق در تألیف و تصنیف آثار علمی، مدخل‌نگاری بر آنهاست؛ شاید فرفور یوس (۲۳۴-۳۰۵م) نخستین کس - یا از نخستین کسان - باشد که با نگارش رساله‌ی ایساغوجی^۱ به‌مثابه مدخل منطق، این سنت علمی را بنا نهاد (ابن‌ندیم، ۱۳۸۱: ۴۶۲).

مدخل‌نویسی در گذشته، گاه در قالب دیباچه‌پردازی توأم با صنعت «براعت استهلال»^۲ صورت می‌بست، و گاه به صورت مبحث رئوس ثمانیه‌ی علم سامان می‌گرفت، و گهگاه نیز تحت عنوان تبیین و تحلیل مبادی علم، هیئت و هویت می‌یافت، اما رفته‌رفته «فهرست‌نگاری»های اجمالی و تفصیلی جایگزین دیباچه‌پردازی و براعت استهلال گشت، و بحث از رئوس ثمانیه نیز جای خود را به مبحث مبادی علم سپرد، و اینک در روزگار ما، فهرست‌نگاری‌های تفصیلی جای خود را به نمایه‌پردازی‌های فنی وامی‌سپارد، و فنّ مبادی‌پژوهی نیز در شرف فراافزایی و تبدیل شدن به فلسفه‌های مضاف به علم‌هاست.

هشت مطلب فلسفی و تاریخی معطوف به یک علم، که آگاهی از آنها موجب آمادگی فراگیران و پژوهشگران آن برای حسن تعلّم و تحقیق می‌گردید، رئوس ثمانیه نامیده می‌شدند؛ مباحث رئوس ثمانیه عبارت بودند از «تعریف» علم، «موضوع» علم، «غایت»

علم، «منفعت» علم، «عنوان» یا فهرست ابواب علم، «مؤلف» و مدون علم، «مرتبه» ی علم، و «أنحاء تعلیمیه» (تقسیم، تحلیل، و تحدید) آن (خوانساری، ۱۳۶۳، ج ۱: ۲). مجموعه‌ای از مباحث زیرساختی را که تصور و تصدیق علم و مسائل اساسی آن متوقف بدانهاست، مبادی علم می‌خوانند (سجادی، ۱۳۷۵: ۶۵۶).

مبادی پژوهی بخش قابل توجهی از مباحث اصول فقه کنونی را تشکیل می‌دهد، علی‌التقریب دست‌کم یک‌سوم حجم آثار اصولیان متأخر، معطوف به بحث از مبادی فرادانشی و فرامسئله‌ای اصول فقه است. از میان صنوف مختلف ارباب علوم در جهان اسلام، پس از فلاسفه، اصولیان بیش از هر صنف دیگری به مباحث مبادی علوم پرداخته‌اند. در اطلس تفصیلی‌ای که برای مباحث رایج در آثار اصولی در دست تهیه داریم، این درصد را به دقت نشان خواهیم داد، إن شاء الله.

بر اثر موشکافی‌های اصولیان در زمینه‌ی مبادی پژوهی، نظرات شگفت و شگرفی پدید آمده است که در ادبیات علمی سایر دانش‌ها، نظیر برخی از آنها را هرگز نمی‌توان سراغ گرفت؛ در باب بسیاری از مسائل نیز که در زمره‌ی مبادی اصول‌اند، اما بحث از آنها اصالتاً به عهده‌ی دیگر دانش‌هاست، به موازات ارباب آن علوم، اصولیون به نظرات متفاوت و گهگاه دقیق‌تر و قوی‌تری دست یافته‌اند، نمونه‌های این نوع نظرات اختصاصی اصولیان را، به وفور می‌توان در حوزه‌ی مسائل علوم ادبی مشاهده کرد. پاره‌ای از ابتکارات و آرای اصحاب اصول که آنها را در گذشته‌های دور، در بخش مبادی‌شناسی این دانش مطرح کرده‌اند، به مراتب از نظرات نوآمد فرنگیان معاصر پیشرفته‌تر و مترقی‌تر است؛ آنان مباحث بسیار دقیقی را در زمینه‌های فلسفه‌ی علم، معرفت‌شناسی، معناشناسی، زبان‌شناسی، و... در خلال بحث از مبادی علم اصول ارائه کرده‌اند که اگر این مطالب بازشناسی و به زبان زمان بازآرایی و ارائه گردد، نظر صاحب‌نظران کنونی این حوزه‌های مطالعاتی را به خود معطوف خواهد کرد.

سیر تاریخی - معرفتی تکون و تطور مبادی پژوهی در آثار اصحاب اصول

هرچند اصولیان متأخر بیش از سلف خویش، به پژوهش در مبادی اصول پرداخته‌اند، اما این مسئله از دغدغه‌های اصولیان متقدم نیز بوده است و آنان از همان اوان تدوین این دانش، به تحلیل مبادی آن اهتمام ورزیده‌اند.

فقه‌های قدیم و متقدم شیعه - طبق سنت علمی عهد خویش - مسائل اصول را توأمأ در

منابع فقهی برمی‌رسیدند، از این رو چندان به مبادی اصول نمی‌پرداختند. از زمان تفصیل و انفکاک اصول فقه از علم فقه، که در میان شیعه با تألیف *التذکرة بأصول الفقه*، از سوی شیخ مفید (۳۳۴-۴۱۳ق) اتفاق افتاد، بحث از مبادی اصول نیز رایج گشت. هرچند در آنچه به عنوان خلاصه‌ی *التذکرة بأصول الفقه* شیخ مفید در دسترس ماست مطلب درخور اعتنایی درباره‌ی مبادی به چشم نمی‌خورد.

ما این‌جا از باب نمونه، به برخی مطالب چند اثر تأثیرگذار از میان آثار پدیدآمده در ادوار مختلف اصول، اشاره می‌کنیم.

سیدمرتضی (۳۵۵-۴۳۶ق) در *الذریعة الی اصول الشریعة*، ضمن انتقاد از آنان، که مبادی اصول را با مسائل آن درآمیخته‌اند و مبادی‌پژوهی را در متن خود این دانش گنجانده‌اند (علم‌الهدی، ۱۳۷۶، ج ۱: ۲)، بر این نکته‌ی مهم تصریح می‌ورزد که: اگر به عین امعان بنگریم خواهیم یافت که اصول فقه جملگی بر جمله‌ی اصول دین مبتنی است.^۳ وی حتی به همگونی و همسانی مخالفت در اصول فقه با مخالفت در مبانی کلامی شیعه اذعان می‌دارد، سپس به اجمال به بیان نقش بنیادین مبادی منطقی - معرفت‌شناختی و ادبی - زبان‌شناختی، و... در مسائل اصول فقه و بایستگی تحقیق در آنها می‌پردازد (علم‌الهدی، ۱۳۷۶، ج ۱: ۲-۴).

به‌رغم اینکه این اصولی سترگ می‌گوید: به قصد رفع نقیصه‌ی یادشده از اصول فقه و به انگیزه‌ی بازپیراست این دانش به تألیف *الذریعة* دست زده است، اما علاوه‌بر طرح و تبیین عمده‌ی مباحث فرادانشی درباره‌ی اصول، نظیر ارائه‌ی تعریف اصول، اشاره به موضوع آن، و بیان غایت و قلمرو علم اصول، در خلال مباحث کتاب، برحسب مورد به طرح و شرح مبادی اکثر مسائل این دانش مبادرت ورزیده است. او در ذیل عنوان‌هایی مانند «الكلام فی الخطاب و أقسامه و أحكامه»، «التعریف، المبادی و...» (علم‌الهدی، ۱۳۷۶، ج ۱: ۷)، «الحقیقة و المجاز» (همان: ۱۰)، «جواز الاشتراك و وقوعه» (همان: ۱۷)، «جواز استعمال اللفظ فی أكثر من معنی» (همان: ۱۷-۱۹)، «حدّ العلم و أقسامه، و ما یوجب من الدلالة» (همان: ۲۰-۲۲)، «ظنّ و یحصل عنده» (همان: ۲۳-۲۴)، «أنواع التخصیص» (همان: ۲۴۴)، «النسخ و ما یتعلّق به» (همان: ۴۱۳)، «حدّ الخبر و مهمّ أحكامه» (همان: ۱)، «فی أقسام الأخبار» (همان: ۶)، «صفة المتحمّل للخبر و المتحمّل عنه و کیفیة ألفاظ الروایة...» (همان: ۷۹)، «فی ذکر حدّ الفعل و التنبیه علی جملة من مهمّ أحكامه» (همان: ۸۶)، «فی جملة من تقسیمات الفعل» (همان: ۸۶)، «فی الفرق بین المحظور و المکروه»

(همان: ۳۳۲)، «الاجتهاد و ما يتعلّق به» (همان: ۳۱۶) و...، به تفصیل وارد بحث از مبادی فرامستله‌ای علم اصول شده است.

شیخ طوسی (۳۸۵-۴۶۰ق) نیز در تصریح و تلویح به ابتدای اصول فقه بر اصول دین، بر همان ممشای استاد خویش مشی فرموده است (طوسی، ۱۴۱۷ق، ج ۱: ۷).

شیخ در مبادی پژوهی اصول به مباحثی از قبیل «ماهیه أصول الفقه و إنقسامها و كيفية ترتيب أبوابها» (همان: ۷)، «الخطاب وأقسامه» (همان: ۸)، «بيان حقيقة العلم و أقسامه» (همان: ۱۲)، «معنى الدلالة و ما يتصرف منها» (همان)، «أقسام أفعال المكلف» (همان: ۲۵)، «حقيقة الكلام و أقسامه» (همان: ۲۸) و... پرداخته است. ایشان با ابتکاری ارزشمند، تحت عنوان «ما يجب معرفته من صفات الله تعالى، و صفات النبي (ص) و صفات الأئمة (ع) حتى يصح معرفة مرادهم» (همان: ۴۲) آشکارا نقش مبدأ مصدرشناختی دین در استکشاف شریعت را تبیین کرده است. (هرچند این کمین، اخیراً به این بیان شیخ الطائفه برخوردارم، اما آن را مؤید اطمینان بخشی برای نظریه‌ی ابتدا یافتیم.)

در غنیه النزوع الى علمى الأصول و الفروع ابن زهره (۵۶۵-۶۳۹ق)، معارج الأصول محقق حلی (۶۰۲-۶۷۶ق)، مبادئ الوصول الى علم الأصول، و تهذيب الوصول علامه حلی (۶۴۸-۷۲۶ق) و همچنین در معالم الدین حسن بن زین الدین شهید ثانی (۹۱۱-۹۶۶ق) بحث معتابه جدیدی درباره‌ی مبادی مطرح نشده است، جز اینکه محقق (ره) برای نخستین بار از واژه‌ی «المقدمات» در سرفصل مبادی پژوهی اصول بهره گرفته است، و عنوان «المبادئ التصورية» (محقق حلی، ۱۴۰۳ق: ۴۷) را در بخش تعاریف به کار برده است، و نیز فصلی با عنوان «احکام الحروف» (همان: ۵۷) گشوده است. علامه نیز به اقتضای کلامی بودنش، در دو کتاب مبادئ الوصول الى علم الأصول، و تهذيب الوصول الى علم الأصول، به مباحثی همچون حسن و قبح ذاتی (علامه حلی، ۱۴۰۴ق: ۹۲) و شکر المنعم (همان: ۹۳) و عصمة الأنبياء (ع) (همان: ۱۷۱)، و وجوب التأسى بالنبي (ص) (همان: ۱۷۲)، عدم تعبد النبي بشرع من قبله (همان: ۱۷۵) و... پرداخته است.

از اصولیون متأخر شیخ اعظم (۹۵۳-۱۰۳۰ق) در مطارح الأنظار، فاضل بشروی تونی (۱۰۷۱ق) در الوافية فی اصول الفقه، وحید بهبهانی (۱۱۱۷-۱۲۰۵ق) در الفوائد الحائرية، میرزای قمی (۱۱۵۱-۱۲۳۱ق) در قوانین الأصول، شارح طهرانی (؟-۱۲۴۸ق) در هداية المسترشدين فی شرح معالم الدین، ملقق طهرانی (؟-۱۲۵۰ق) در الفصول الغروية فی الأصول الفقهية، آخوند خراسانی (۱۲۵۵-۱۳۲۹ق) در دررالفوائد و كفاية الاصول، میرزای

نائینی (۱۲۷۶-۱۳۵۵ق) در *فوائد الأصول*، و محقق عراقی (۱۲۷۸-۱۳۶۱ق) در *تنقیح الأصول*، و در *مقالات الأصول*، و در *نهاية الأفكار فی مباحث الألفاظ*، و همچنین از معاصرین اصولیانی چون حاج شیخ عبدالکریم حائری (۱۲۳۸-؟-۱۳۱۵ق) در *درر الفوائد*، میرزا حسن بجنوردی (۱۲۷۶-۱۳۵۳ش) در *منتهی الأصول*، شارح فیروزآبادی (۱۲۸۹-۱۳۶۸ق) در *عناية الأصول*، مدقق بروجردی (۱۲۹۲-۱۳۸۰ق) در *لمحات الأصول*، و در *نهاية الأصول*، محمدرضا مظفر (۱۳۲۲-۱۳۸۳ق) در *اصول الفقه*، شهید صدر (۱۳۵۰-۱۴۰۰ق) در *بحوث فی علم الأصول*، امام خمینی (۱۳۲۰-۱۴۰۹ق) در *تهذیب الأصول و مناهج*، محقق خوئی (۱۳۱۷-۱۴۱۳ق) در *محاضرات فی اصول الفقه* و در *دراسات فی علم الأصول*، سیدمحمدتقی حکیم (۱۴۲۳ق) در *اصول الفقه المقارن*، و آیت الله محمدتقی بهجت (۱۲۹۴-۱۳۸۸ش) در *مباحث الأصول*، و... همگی در خلال مسائل اصول، و در ذیل عنوان‌ها و با سامانه‌ای مشابه - هرچند احیاناً با آرای متفاوت و گهگاه با تفاوت کمی مطالب- به بررسی مبادی پرداخته‌اند. فقهای حی (ادام الله اظلالهم علی رؤوس المسلمین) نیز از تفکیک و تبویب مستقل مباحث مبادی پرهیخته‌اند.

ابتکار تفکیک مبادی اصول از مسائل آن

برای نخستین بار، مدقق بهائی (۹۵۳-۱۰۳۰ق) با نگارش *زبده الأصول*، مبادی دانش اصول را به‌طور کامل از مسائل آن تفکیک کرده و به ارائه‌ی تعریفی روشن و توسعه و طبقه‌بندی روشمند و ابتکاری - هرچند با عباراتی منقح چنان‌که دأب خاص اوست - به مبادی پژوهی اصول پرداخته است (بهایی، ۱۴۲۳ق: ۱۶۳-۹). وی تحت عنوان «المنهج الاول: فی المقدمات» مبادی اصول را به چهار گروه منطقیه، لغویه (عربیّه)، کلامیه و احکامیه تقسیم کرده است، اما در مقام بحث، مبادی کلامی و احکامی را ادغام و تحت عنوان مبادی احکامیه بررسی کرده است.

از میان متأخرین، علامه سیدعبدالله شبّر (۱۱۹۲-۱۲۴۳ق) به تفصیل وارد بحث از مبادی شده است. وی *الأصول الأصلية* را در دو بخش سامان‌دهی کرده است، بخش نخست را به مبحث مبادی اصول و بخش دوم را به مبحث ادله‌ی شرعیّه، اختصاص داده است، و مبادی را به دو دسته‌ی مجزا تحت عنوان «المبادئ اللغویة» (در ۲۳ باب از صص ۶ تا ۵۲) و «المبادئ الأحکامیة» (در ۱۴ باب، از صص ۵۲ تا ۸۸) تقسیم کرده است؛ شبّر برخی از مباحث را که در کتب اصولی رایج، به‌عنوان مسائل دانش اصول مطرح می‌شود، در این دو

فصل بازرسیده است. کما اینکه پاره‌ای از مباحث مطرح شده در «ابواب الأدلة الشرعية» (صص ۸۸ - ۳۲۸) نیز از سنخ مبادی اصول استنباط است.

سپس محقق اصفهانی (۱۲۹۶-۱۳۶۱ق) که با تألیف رساله‌ی *الأصول علی النهج الحدیث*، سعی کرده است طرحی نو در سازماندهی اصول دراندازد، دیدگاه‌های دقیقی را درباره‌ی مبادی علم اصول مطرح ساخته است. وی مبادی را به دو گروه تصویری و تصدیقیه، سپس هریک را به دو نوع لغویه و احکامیه تقسیم کرده است (اصفهانی، ۱۴۰۹ق، ج ۱: ۱۷).

۱۱ ذهن

درآمدی تأسیسی بر فلسفه‌ی اصول فقه

کتاب *المدخل الی عذب المنهل* علامه شعرانی طهرانی (۱۲۸۱-۱۳۵۲ق)، واپسین و تنها اثری است که در تاریخ علم اصول، به‌طور مفصل و مستقل در مبادی علم اصول به سلک نگارش آمده است. هرچند علامه شعرانی در *المدخل آشکارا از زیادة الأصول* تأثیر پذیرفته است، اما وی با تألیف این اثر ارزشمند، برزخ تاریخی میان عهد «مبادی پژوهی» و عصر تأسیس «فلسفه‌ی اصول» را طی کرده است. این کتاب در قالب یک مقدمه - که در آن به اجمال رئوس ثمانیه پرداخته - و سه بخش با عنوان‌های: ۱. المبادی الکلامیه و المنطقیه، ۲. المبادی اللغویه، ۳. المبادی الأحکامیه، سامان گرفته است.

عمده‌ی ایراداتی که بر مبادی پژوهی اصحاب اصول وارد است، بر این کتاب نیز وارد است. در این اثر در زمینه‌ی مسائل فرادانشی به بیان مختصر مباحث رئوس ثمانیه بسنده شده است، مباحث معرفت‌شناختی - بدون اینکه چندان معطوف به علم اصول گردد- تحت عنوان المبادی الکلامیه و المنطقیه مورد بحث قرار گرفته است؛ به‌رغم اینکه صفحات ۱۹۵ تا ۳۱۵ کتاب به مبادی احکامی اختصاص یافته است، در ذیل مبادی کلامی، فصلی با عنوان «الحکم الشرعی» گنجانده شده است، و از سوی دیگر، بخش المبادی الأحکامیه با فصل «فی التحسین و التقیح» آغاز گشته است.

مرور بر کتب اصولی نشان می‌دهد که در نخستین آثار اصولی، بخش مبادی پژوهی، بیشتر وجه ادبی و زبان‌شناختی دارد، اما رفته‌رفته سهم مباحث کلامی افزون‌تر و افزون‌تر می‌گردد، و به‌تدریج مباحث عقلی، هم در بخش مبادی و هم در بخش مسائل فزونی می‌گیرد، تا جایی که در آثار اصولی معاصر پاره‌ای از مبادی و مسائل با فلسفه و آرای فلسفی درمی‌آمیزد.

درباره‌ی فلسفه‌های مضاف

فلسفه را می‌شود به اعتبارات گوناگون تقسیم کرد، از جمله می‌توان از حیث اطلاق و تقيید «وجود»ی که موضوع و مضاف‌الیه آن انگاشته می‌شود، به دو دسته‌ی مطلق (عام)، و مضاف (خاص) تقسیم کرد، علم کلی را که موضوع آن «وجود بماهو وجود» است فلسفه‌ی مطلق و اعلی نامید، و فلسفه‌هایی را که موضوع آنها وجودهای خاص‌اند، مانند فلسفه‌ی فیزیک و فلسفه‌ی علم فیزیک، فلسفه‌ی هنر و فلسفه‌ی معرفت، فلسفه‌های مضاف و ادنی نامید. در این صورت فلسفه‌ی مضاف عبارت خواهد بود از «دانش عهده‌دار مطالعه‌ی فرانکر عقلانی احکام کلی یک «علم» یا «امر دستگاوهار انگاشته».

فلسفه‌های مضاف نیز به اعتبارات مختلف قابل طبقه‌بندی‌اند، از جمله به فلسفه‌هایی که مضاف‌الیه و متعلق آنها معرفت است و طبعاً از زمره‌ی معرفت‌های درجه‌ی دو به‌شمار خواهند آمد، و فلسفه‌هایی که مضاف‌الیه آنها غیر معرفت است، و طبعاً معرفت درجه‌ی یک خواهند بود.

همچنین - چنان‌که در تعریف نیز تلویح شد - فلسفه‌های مضاف به اعتبار دیگر نیز به دو گروه فلسفه‌های «مضاف به علوم» و فلسفه‌های «مضاف به امور» تقسیم‌توانند شد. فلسفه‌های علم‌ها همگی از نوع معرفت درجه‌ی دو هستند، اما لزوماً همه‌ی فلسفه‌های مضاف به امور، معرفت درجه‌ی یک نیستند، فلسفه‌ی معرفت به‌رغم آنکه فلسفه‌ی مضاف به یک «امر» است نه «دانش»، از نوع معرفت درجه‌ی دو است.

چنان‌که می‌توان فلسفه‌های علوم و امور را از حیث «حقیقی» بودن متعلق آنها (مانند فلسفه‌ی فلسفه، و فلسفه‌ی فیزیک) و «اعتباری» بودن متعلق آنها (مانند فلسفه‌ی علم فقه، و فلسفه‌ی شریعت) نیز به دو دسته طبقه‌بندی کرد.

این‌جا چند نکته‌ی مهم درخور تذکر و تأکید است:

یک) بایستگی توجه کافی داشتن به تفاوت‌های فلسفه‌های مضاف به «علوم» و فلسفه‌های مضاف به «امور» در طبقه‌بندی فلسفه‌های مضاف: از باب نمونه یک‌بار سخن از فلسفه‌ی علم حقوق است، که در آن بحث از یک نوع معرفت است، مثلاً می‌پرسیم آیا علم حقوق از علوم حقیقی است یا اعتباری؟ بار دیگر سخن از فلسفه‌ی مقوله‌ی حقوق در میان است، مثلاً می‌پرسیم تفاوت ماهوی گزاره‌های حقوقی با گزاره‌های اخلاقی در چیست؟ حضرات ارباب علوم غالباً بین این دو گونه از فلسفه‌های مضاف خلط می‌کنند. اگر برخی کتاب‌های نگاشته شده در فلسفه‌های مضاف را ملاحظه کنید خواهید دید از اساتید

پیشکسوت این حوزه‌های مطالعاتی تا جوان‌ترها، این خلط را مرتکب شده‌اند. مثلاً در فلسفه‌ی حقوق آقای ناصرکاتوزیان، میان فلسفه‌ی امر حقوق و علم حقوق خلط شده است (کاتوزیان، ۱۳۸۵، ج ۱: ۲۹۹، ۳۰۰، ۳۰۵، ۳۱۰؛ ج ۱: ۱۹-۱۰ و ۲۴-۲۵).

دو) لزوم پرهیختن از خلط مسائل و بایستگی تفتن داشتن به سنخه‌ی مسائل قابل طرح در فصول فلسفه‌های مضاف: در برخی آثار عرضه شده از سوی بعضی فضلا در حوزه‌ی فلسفه‌های مضاف، مسائل و مباحث تاریخی یا علمی و... به‌مثابه مسائل آن رشته‌ی فلسفی می‌شود (مصباح، ۱۳۸۶).

سه) ضرورت توجه به سطوح مباحث فلسفی و مبنایی‌ای که می‌توانند در شمار مسائل فلسفه‌های مضاف به معرفت‌ها و مقوله‌های مختلف قلمداد گردند: اینکه امروز هر آن‌کو درصدد برمی‌آیند به بحث از فلسفه‌ی هر علم و امری بپردازند، از مباحث عمومی هستی‌شناسی و معرفت‌شناسی و انسان‌شناسی و... آغاز می‌کنند، ناصواب است. این دست مباحث در عداد مبنایی بعیده (فرآینش‌انگاره‌ها)ی علوم و امورند، نه مبادی دانش یا مقوله‌ای خاص؛ آن لایه از برآیند مباحث هستی‌شناسی و معرفت‌شناسی و انسان‌شناسی، و... که مماس با علم و امر مضاف‌الیه‌اند و مولد آن علم و امر و مسائل مربوط بدانهایند، باید به‌عنوان مسائل فلسفه‌ی مضاف آنها تلقی شده و مورد بحث و بررسی قرار گیرند. آری بی‌تردید علوم و امور بر مبنایی فلسفی‌ای که مسائل اصلی فلسفه‌ی اولی و اعلی هستند، مبتنی‌اند، و اگر مبادی علوم و مبنایی امور را ریشه‌کاوی و تبارشناسی کنیم، لاجرم نسب به آنها می‌برند، اما این بدان معنا نیست که مسائل فلسفه و علم کلی، رأساً و بلاواسطه مبدأ عزیمت معرفتی همه‌ی علوم و امورند، چیزی که همه‌کاره و همه‌جایی است، درواقع هیچ‌کاره و هیچ‌جایی است. کلیات ابوالبقایی که می‌خواهد مبادی همه‌ی علوم و امور انگاشته شود در حقیقت مبادی هیچ‌کدام از آنها نیست.

ماهیت و هویت فلسفه‌ی اصول

براساس تعریفی که از فلسفه‌های مضاف ارائه شد، فلسفه‌ی اصول فقه نیز عبارت خواهد بود از «دانش مطالعه‌ی عقلانی فرادانشی - فرامسئله‌ای اصول فقه، به منظور دست‌یابی به احکام کلی این دانش و مسائلش».

با توجه به مؤلفه‌های تعریف، مختصات فلسفه‌ی اصول به شرح زیر است:

۱. «دانش»: معرفتی دستگاوهار و دارای انسجام معرفتی است.

۲. «مطالعه‌ی عقلانی»: برخوردار از روش عقلی است و در زمره‌ی علوم عقلی قلمداد می‌شود.
۳. و پس از علوم عالی / حقیقی به‌شمار می‌رود.
۴. «فرا دانشی - فرامسئله‌ای»: دارای رویکرد فرانگر و برونی به علم اصول و مسائل آن است، پس حائز شأن داورانه است، نه بازیگرانه و توصیه‌گرانه.
۵. و مسائل آن به دولایه‌ی «فراعلمی» و «فرامسئله‌ای» طبقه‌بندی می‌شود.
۶. «علم اصول فقه»: موضوع آن وجود مقید است، پس از شمار فلسفه‌های دانی و لایه‌ی دوم است.
۷. موضوع و مضاف‌الیه فلسفه‌ی اصول یک دانش است، پس در شمار فلسفه‌های علوم و از سنخ معرفت درجه دو قلمداد می‌شود.
۸. «دست‌یابی به احکام کلی علم و مسائلش»: غایت آن کشف و وصف احکام و احوال کلی علم اصول و مسائل آن است.
۹. مسائل آن احکام کلی مضاف‌الیه است، پس از جمله‌ی علوم فلسفی است.

انواع مسائل فلسفه‌ی اصول

مسائل فلسفه‌های مضاف به علوم، از جمله فلسفه‌ی اصول را به عبارات گوناگون می‌توان تقسیم کرد؛ در زیر، از باب نمونه به برخی تقسیمات و جهت تقسیم هریک از آنها به اجمال اشاره می‌کنیم:

۱. **فرا دانشی و فرامسئله‌ای**: پاره‌ای از مباحث فلسفه‌های مضاف به علم‌ها، معطوف به خود دانش مضاف‌الیه است، و غرض در آنها تحلیل احکام کلی خود آن دانش است، مانند ماهیت و تعریف علم، موضوع علم، غایت علم، روش علم، و...، پاره‌ای دیگر از مسائل، عهده‌دار تحلیل احکام مسائل آن دانش‌اند، مانند مبانی زبان‌شناختی مباحث الفاظ اصول، مبادی کلامی مستقلات عقلیه؛ دسته‌ی اول را مسائل فرادانشی و دسته‌ی دوم را مسائل فرامسئله‌ای می‌نامیم.

۲. **ماهوی و ساختاری**: برخی مباحث مطرح‌شده در بخش مسائل فراعلمی فلسفه‌های مضاف به علم‌ها، از نوع مباحث ماهیت‌ساز دانش متعلق خویش‌اند، مانند موضوع، غایت، و روش علم، برخی دیگر از مباحث معطوف به امور هویتی و صوری دانش‌اند، مانند چیدمان دانش، و جایگاه علم در شبکه‌ی علوم هموند. از گروه نخست به مسائل ماهوی و

از گروه دوم به مسائل ساختاری فلسفه‌های مضاف تعبیر می‌کنیم.

۳. تصویری و تصدیقی: این تقسیم همان تقسیم مشهور مبادی به تصویری و تصدیقیه است. هرچند که بعضی تصور کرده‌اند مبادی تصویری و مبادی تصدیقیه در عرض مبادی لغویه و احکامیه و منطقیه قرار دارند و مبادی اصول را به پنج قسم تصویری، تصدیقیه، منطقیه، کلامیه و لغویه، تقسیم کرده‌اند! (فیروزآبادی، ۱۳۸۵، ج ۱: ۷-۵) ولی صحیح آن است که همان مبادی لغویه یا منطقیه یا کلامیه، گاهی تصویری است و گاهی تصدیقیه.

۴. مبانی وسیطه‌ی علم متعلق، و مبانی قریبه‌ی علم متعلق: «مبانی علم» (مبانی بالمعنی الاعم) را می‌توان به سه سطح «مبانی بعیده»، «مبانی وسیطه»، و «مبانی قریبه» تقسیم کرد؛ مبانی بعیده را نمی‌توان در زمره‌ی مبادی علم انگاشت، زیرا این دسته از انگاره‌ها مبدأ عزیمت به مسائل علم و مبنای مستقیم آنها به‌شمار نمی‌روند؛ تنها مبانی قریبه را باید جزو «مبادی علم» انگاشت، مبادی وسیطه نیز با تحلیل، یا فرا رفته و به مبادی بعیده می‌پیوندند یا فروگاسته، به مبادی قریبه ملحق می‌شوند. در صورت اول در زمره‌ی مبادی بعیده، و در صورت دوم در حکم مبادی قریبه‌اند.

۵. مبادی ممتازجه‌ی دانش مضاف‌الیه و مبادی غیرممتازجه‌ی آن: به آن دسته از مبادی قریبه‌ی علم که به جهتی موجه، از مسائل آن دانش قابل تفکیک نیستند مبادی ممتازجه اطلاق می‌کنیم، دسته‌ی دیگر از مبادی را که می‌توانند و بلکه می‌باید در دانش دیگری غیر از علم موضوع فلسفه‌ی مضاف، مطرح و حاصل بحث در آن، به‌مثابه اصل موضوعی انگاشته شده و در آن علم، مورد استناد و استفاده قرار گیرد، مبادی غیرممتازجه می‌نامیم.

یکی از نزاع‌های کهن و مزمن در فلسفه‌ی علم، مسئله‌ی «اجزای علوم» است که پرسش اصلی در آن این است که «آیا مبادی از اجزای علوم‌اند یا نه؟» در پاسخ دو نظر: «انکار» و «اثبات» مطرح شده است، بعضی می‌گویند: اجزای علم عبارت است از مبادی، موضوع و مسائل^۴ (اصفهانی، ۱۴۲۰ق: ۱۳)؛ و بعضی دیگر می‌گویند: مبادی از اجزای علوم نیست^۵ (غروی طهرانی، بی‌تا: ۳). به نظر ما هر دو قول مخدوش است، و سرّ اینکه مسئله لاینحل باقی مانده این است که هر دو طرف به نفع مدعای خود شواهدی را از مبادی ارائه می‌کنند که بسا صحیح باشد، اما یکی مثال‌هایی از مبادی را می‌آورد که از دانش تفکیک‌پذیر نیست (مبادی ممتازجه) و می‌گوید: مبادی نمی‌تواند جزء علم نباشد، دیگری مثال‌هایی را می‌آورد که باید جدای از دانش «مصوب بحث» و در علم دیگری مورد بررسی قرار گیرد (مبادی غیرممتازجه) و می‌گوید: مبادی از اجزای علم نیست، والا تمام علوم باید جزء علم مصوب

بحث به‌شمار آیند!

واقعیت این است که پاره‌ای از مبادی انسان با مسئله امتزاج دارند که نمی‌توان آنها را از مسئله جدا کرد، و باید در همان حین که مسئله‌ی علم بحث می‌شود، مبدأ هم مورد بحث قرار گیرد. این دسته از مبادی را به مبادی ممتزجه تعبیر می‌کنیم و لاجرم از اجزای علم قلمداد می‌شوند، لهذا در مقابل دو قول مشهور انکار مطلق و اثبات مطلق در این نزاع تاریخی، ما قائل به تفصیل هستیم و می‌گوییم مبادی ممتزجه جزء اجزای علوم هستند، مبادی غیرممتزجه جزء علم متولی مسائل نیستند. (این‌جا مجال تبیین ملاکات این تفکیک و ذکر امثله‌ی هریک از آنها نیست، در فصل پنجم دروس اصول، ذیل قلمرو ساختاری دانش اصول با عنوان نظریه‌ی تفصیل، به شرح این مطلب پرداخته‌ایم)

مسائل فلسفه‌های مضاف و نیز فلسفه‌ی اصول را به اشکال دیگر هم می‌شود تقسیم کرد، اکنون به همین مقدار بسنده کرده می‌گذریم و تفصیل و تکمیل را به فرصت مناسب آن احاله می‌کنیم.

بایستگی‌های تأسیس فلسفه‌های مضاف

این بحث را می‌توان در دو افق کاوید: افق ضرورت‌های تأسیس و توسعه‌ی فلسفه‌های مضاف اسلامی، و افق ضرورت‌های خاص تأسیس فلسفه‌ی اصول فقه. در بحث از افق اول، به جهت اجتناب از اطاله‌ی کلام، به ارائه‌ی فهرست اجمالی مطالب بسنده می‌کنیم. به نظر ما ادله‌ی بسیاری لزوم تأسیس و توسعه‌ی فلسفه‌های مضاف براساس حکمت و عقلانیت اسلامی را محرز می‌دارد، از جمله:

۱. لزوم عصری توسعه و تعمیق عقلانیت اسلامی، به اقتضای ظروف تاریخی کنونی جهان اسلام و حیات انسان معاصر.
۲. بایستگی برون‌برد فلسفه‌ی اسلامی از انزوا و انعطال کنونی و کاربردی کردن آن از رهگذر حاضر ساختن عقلانیت دینی در عرصه‌های صفی معرفت و معیشت.
۳. وجوب بازخوانی داده‌های حکمت اسلامی معطوف به نیازها و نظرات جدید و بایستگی روزآمدسازی فلسفه‌ی اسلامی با بازپیراسته و بازآفرینی آن، و نیز بازآراسته و بازآرائه‌ی آن به زبان زمان، و معطوف به نیازها و نظرات جدید.
۴. لزوم تقویت مبانی عقلانی معرفت دینی علی‌الاطلاق و علوم اسلامی علی‌الخصوص.
۵. بایستگی بازسازی برخی از علوم اسلامی - مانند اصول فقه - از رهگذر مطالعه‌ی

فرانگر عقلانی آن دانش؛ و چنین مطالعه‌ای وظیفه‌ی ذاتی فلسفه‌ی مضاف به هر علمی است.

۶. لزوم تمهید و تأمین مبانی و مبادی حکمی برای تأسیس علوم انسانی اسلامی.

۷. نیاز به دستیابی به احکام کلی دانش‌های اسلامی و مسائل اساسی آنها.

۸. بایستگی مقابله با سوءاستفاده از پاره‌ای فلسفه‌های مضاف مانند فلسفه‌ی دین، که برخی آن را به پایگاه تازش و یورش به مبانی و معارف دینی و اسلامی بدل کرده‌اند، تأسیس فلسفه‌های مضاف با مبنا و منطق درست و دقیق، راه را بر چنین سوءرفتارهایی خواهد بست.

۹. ضرورت زدودن خلط و خطاهایی که از سوی بعضی معاصرین و برخی فضیلابی جوان، در باب برخی فلسفه‌های مضاف اسلامی صورت می‌گیرد، مانند اطلاق فلسفه‌ی دین به فلسفه‌ی دینی، و احیاناً دین‌پژوهی (به معنای عام)، و نیز مانند برابری یا خلط فلسفه‌ی فقه، و مقاصد الشریعه و علل الشرایع با فلسفه‌ی علم فقه و فلسفه‌ی علم اصول و فلسفه‌ی اجتهاد.

اما نکات خاصی که بایستی یا شایستی تأسیس فلسفه‌ی اصول را تبیین و توجیه می‌کند؛ گرچه نکات بسیاری را در این باب می‌توان مطرح کرد، به جهت رعایت مجال مضیق مقال به طرح و توضیح برخی موارد بسنده می‌کنیم:

۱۰. آنچه به‌عنوان مبادی پژوهی علم اصول از سوی اصحاب اصول مطرح شده دارای اشکالات عدیده‌ای است که در فصل مبادی پژوهی دروس اصول تفصیلاً به طرح و شرح آنها پرداخته‌ایم؛ این‌جا در حد ضرورت در جهت تبیین مسئله‌ی محل بحث، برخی از اشکالات را همراه توضیح مختصری مطرح می‌کنیم:

در منابع اصولی به بسیاری از انواع مبادی پرداخته نشده است، لهذا مباحث مبادی پژوهی رایج، جامع همه‌ی انواع مبادی نیست، آنان مجموع مبادی را حداکثر در چهار گروه تحت عنوان مبادی کلامیه و لغویه و احکامیه و منطقیه، دسته‌بندی کرده‌اند و برخی مبادی مهم به‌کلی از نظر اصحاب اصول دور مانده یا به اشاره‌ای کوتاه به مسائل آنها در خلال دیگر مبادی بسنده کرده‌اند، مانند:

۱-۱۰. مبادی معرفت‌شناختی، که نوعاً به اندکی از مباحث آن در ضمن مبادی منطقیه یا

مبادی کلامیه، اشاره کرده‌اند.

۲-۱۰. مبادی زبان‌شناختی که در خلال مبادی لغویه، به بعضی از مطالب مرتبط بدان

اشاره کرده‌اند.

۱۰-۳. مبادی «متن - معنا» شناختی که چندان به آن توجه نشده است.

۱۰-۴. مبادی «فلسفه‌ی دین» (از نقطه نظر برآیند و تأثیر نوع تلقی‌های مجتهد از مسائل اساسی دین، در روش‌شناسی فهم دین) که اندکی از مسائل آن آمیخته با مبادی کلامیه یا مبادی احکامیه مورد بحث اجمالی قرار گرفته است. سید(ره) در همان صفحات اول *الذریعة* صریحاً اذعان می‌کند که همه‌ی اصول دین جزو مبادی اصول فقه است (علم‌الهدی، ۱۳۷۶، ج ۱: ۳). یعنی مبادی کلامیه‌ی اصول این مایه گسترده است. این در حالی است که آنچه را که سلف تحت عنوان اصول دین مطرح می‌کردند امروز تجزیه شده و تفصیل یافته و بخشی از آن همچنان کلام نامیده می‌شود، اما بخش‌هایی از آن با افزوده‌های بسیار، دانش‌های دین‌پژوهی جدیدی مانند دانش فلسفه‌ی دین یا فلسفه‌ی معرفت دینی یا فلسفه‌ی منطق فهم دین را پدید آورده یا پدید می‌آورند که از پایگاه این دانش‌ها می‌توان مبادی جدید و وسیعی برای علم اصول تعریف و تبیین کرد.

اگر ما به بیان سید مرتضی و شاگردش شیخ الطایفه (رحمهما الله) التزام بورزیم که فرموده‌اند: اصول دین همگی مبادی اصول فقه‌اند (همان)، باید مشخص کنیم از هر گزاره‌ی کلامی و عقیدتی‌ای دقیقاً چه قاعده و ضابطه‌ی استنباطی به دست می‌آید. آن‌گاه است که مبادی‌پژوهی اصول از نقطه‌نظر مبدأ دین‌شناختی کامل خواهد بود، و دانش اصول بسط بسیار خواهد یافت، و تناسب میان دو ضلع مهم عقاید و احکام در هندسه‌ی معرفتی دین به وضوح آشکار خواهد گشت.

۱۰-۵. مبادی اخلاقی (از نقطه‌نظر ترابط اخلاق و فقه، و نیز جایگاه زیرساختی ارزش‌های اخلاقی و برآیند روش‌شناختی آن در درک دین به‌ویژه حوزه‌ی شریعت) که به‌کلی مغفول مانده است، اگر این نکته همچنان مغفول ماند تناسب میان دو ضلع مهم دیگر هندسه‌ی معرفتی دین یعنی حوزه‌ی اخلاق و حوزه‌ی احکام آشکار نخواهد گشت.

۱۰-۶. مبادی «مصدرشناختی» دین. (مختصات مصدر دین و برآیند آن در روش فهم دین و از جمله استنباط شریعت) که جز اشاره‌ای که شیخ طوسی در آغاز *العدة* فرموده است، سخنی از کسی سراغ نداریم (طوسی، ۱۴۱۷ق، ج ۱: ۷).

۱۰-۷. مبادی «مخاطب‌شناختی» (مختصات انسان به‌مثابه مفسر - مکلف دین و برآیند

روش‌شناختی آن) که سخن صریحی از هیچ‌یک از ارباب فن دیده نشده است.

۱۰-۸. مبادی بسیار تعیین‌کننده‌ی «قلمرو - متعلق» شناختی (مختصات حوزه‌ی شریعت

و قضایای تکلیفی - حقوقی دین، و برآیند روش‌شناختی آن در فهم این حوزه از دین) که به بخشی از مسائل بی‌شمار آن تحت عنوان مبادی احکامیه اشارت رفته است.

برخی متأخران و معاصران (مانند محقق اصفهانی در *الأصول علی النهج الحدیث*، ص ۱۸-۱۷ و ۲۳)، و مجدد بروجردی در *لمحات الأصول* (ص ۲۰-۱۸) و *نهایة الأصول* (ص ۲۰۶) و *الحاشیة علی الکفایة* (ج ۱، ص ۳۴، ذیل بحث اصولی بودن جواز اجتماع امر و نهی) امام خمینی در *تهذیب الأصول* (ج ۱، ص ۴-۱) و...، به طرح پاره‌ای از مباحث بکر و بدیع یا چالش‌خیز و جدی، در این زمینه پرداخته‌اند، اما این مایه بحث، در خور و فراخور نقش تعیین‌کننده‌ی این مبدأ مهم در روش استنباط شریعت نیست. اقتراح عافیت‌سوز و شجاعانه‌ی آیت‌الله سیستانی مبنی بر سازماندهی علم اصول بر محور «اعتبار» (سیستانی، ۱۴۱۴ق: ۴۶-۵۷) اوج این اعتنا و تفتن ارزشمند است، و هرچند که برخی جوانب و جزئیات نظرات ایشان خالی از اشکال نیست.

۹-۱۰. مبادی اجتهادشناختی، که باید بخش عمده‌ای از مبادی پژوهی را به خود اختصاص دهد، مورد توجه کافی واقع نشده است، و اندکی از مسائل بسیار آن، که تحت عنوان اجتهاد و تقلید مورد بحث قرار گرفته است، به جای سرآغاز اصول، در پایان این دانش و بیش‌تر در خلال مباحث فقهی مربوط بدان، آورده شده است (بهائی، ۱۴۲۳ق: ۴۲۰-۴۰۷؛ انصاری، ۱۴۲۵ق: ۲۸۰-۲۵۷؛ خراسانی، ۱۴۰۹ق: ۴۷۲-۴۶۳، و...).

۱۱. درباره‌ی برخی مبادی مانند مبادی کلامیه، منطقیه، احکامیه و لغویه، هرچند که بحث‌های عمیق و دقیقی در آثار اصحاب اصول یافت می‌شود، اما در حد کافی به مصادیق و موارد آنها پرداخته نشده است (فیروزآبادی، ۱۳۸۵، ج ۱: ۷-۵؛ بهجت، ۱۳۷۸: ۲۵ و...) و آنچه نیز مورد بحث واقع شده به صورتی بی‌سامان در سراسر مباحث اصول پخش و پراکنده مطرح شده است.

علاوه بر این کژی‌ها و کاستی‌ها، برخی رفتارها و تلقی‌های ناصواب دیگر نیز در مباحث مبادی پژوهی اصول راه یافته است که سزاوار نقد و نقض بسیار است، از جمله‌ی آنهاست:

۱۲. مبانی بعیده را مبادی علم انگاشتن. چنان‌که مسئله‌ی موضوع‌مندی علوم و عدم آن علی‌الإطلاق، تعریف موضوع علوم، مسئله‌ی اجزای علوم، و... - بی‌آنکه اشاره‌ای به عدم مبدئیت آنها شده باشد- در سرآغاز دانش اصول مطرح شده، و گاه به تفصیل نیز مورد بحث قرار گرفته است (خراسانی، ۱۴۰۹ق، ج ۱: ۷؛ بروجردی، ۱۴۱۵ق: ۱۰-۹؛ خوئی،

۱۴۱۹ق، ج ۱: ۷-۴ و...).

همه‌ی مبانی مرتبط، هرچند با وسائط بی‌شمار و فواصل بسیار، نمی‌توانند مبدأ دانش انگاشته شوند، از میان انواع مبانی، تنها مبانی قریبه و مماس علم، باید در زمره‌ی مبادی آن قلمداد گردند، مبادی مماس نیز می‌توانند به دو گروه غیرقابل تفکیک از مسائل (ممتزجه) و قابل تفکیک از آنها (غیرممتزجه) تقسیم شوند؛ از میان مبادی قریبه تنها مبادی ممتزجه از اجزای علوم بشمار می‌روند.

۱۳. اندراج مبانی و مبادی در زمره‌ی مسائل. هرچند در آثار متأخرین، بخش قابل توجهی از مطالب مربوط به مبادی پژوهی، به‌ویژه آنچه مرتبط با مباحث الفاظ است، در آغاز اصول مطرح می‌شود، اما بسیاری از مباحث مبادی، بدون هیئت و هویت مستقل و به نحو تطفلی و استطرادی در خلال مسائل مورد بحث قرار می‌گیرند، و در جای‌جای این دانش پراکنده‌اند. مباحث مبادی و مسائل چندان در هم آمیخته است که روشن نیست برخی مطالب آیا از مبادی اصولند یا از مسائل آن.

سید مرتضی در آغاز *الدریعة* به پیشینیان که در آثار خود مبادی را با مسائل درآمیخته‌اند به تندی انتقاد می‌کند و انگیزه‌ی تألیف کتاب خود را تنقیح و تفکیک مسائل اصول از مبادی اصول اعلام می‌دارد (علم‌الهدی، ۱۳۷۶، ج ۱: ۷-۲)؛ اگرچه خود چندان که باید بر این اساس استوار نمی‌ماند و در نقاط مختلف، در خلال کتاب خود، به مبادی پژوهی می‌پردازد، مانند طرح و بحث از برخی مطالب در مبحث خطاب (همان: ۹-۷) و حقیقت و مجاز (همان: ۱۰) یا بحث ماده (همان: ۲۷).

۱۴. خلط انواع مبادی با همدیگر، از جمله و از باب نمونه:

۱-۱۴. خلط مبادی منطقی و معرفت‌شناختی. چنان‌که در برخی آثار، مبادی

معرفت‌شناختی در مبادی منطقی درج شده (بهایی، ۱۴۲۳ق: ۳۳-۲۶)؛

۲-۱۴. خلط مبادی منطقی و کلامی؛ علامه شعرانی این دو گروه را تحت عنوان واحد

آورده است (شعرانی، بی‌تا: ۱۵۶۰)؛

۳-۱۴. خلط مبادی کلامی و احکامی. چنان‌که مثلاً محقق بهایی بحث وجوب شکر

منعم را که مطلبی کلامی است در ذیل مبادی احکامیه آورده است (بهایی، ۱۴۲۳ق: ۱۲۲-

۱۱۸)؛

۴-۱۴. خلط مبادی ممتزجه و غیرممتزجه، این خطا شایع‌ترین مسئله در مبادی پژوهی

است و در اکثر آثار اصحاب اصول واقع شده است.

۱۵. تشتت در طبقه‌بندی و نحوه‌ی تقسیم انواع مبادی، مثلاً برخی اصولیان، مبادی تصویری و تصدیقیه را در عرض دیگر مبادی انگاشته‌اند، چنان‌که گویی این‌گونه مبادی قسیم مبادی منطقیه، کلامیه، احکامیه، و لغویه‌اند (خویی، ۱۴۱۹ق، ج ۱: ۸-۹؛ بجنوردی، ۱۴۲۲ق، ج ۱: ۱۳؛ فیروزآبادی، ۱۳۸۵، ج ۱: ۷-۵ و..).

۱۶. چالش معیار و اضطراب در تعریف مبادی. اگرچه کمابیش بحث‌های خوبی در باب تعریف مبادی علوم، و مباحث ارزنده‌ای درباره‌ی تعریف مسئله‌ی اصولیه و تعیین مناظ اصولیت مسئله، در آثار اصولیون آمده است، اما تشویش و اضطراب در تلقی از این دو مبحث در متون اصولی همچنان جاری است.

۱۷. ابهام و اهمال در کاربردشناسی مبادی. چندان به وضوح به کاربرد مبادی در دانش توجه نشان داده نشده است، به‌رغم آنکه دانش‌پژوهان، مباحث گسترده‌ای را در مبادی‌پژوهی اصول فرامی‌گیرند، اما آن‌سان که باید با کاربرد آنها آشنا نمی‌شوند؛ رفتارهایی مانند پرداختن به مبادی بسیار راهگشا - که در بالا به فهرست عناوین آنها اشاره شد - اما پرداختن به پاره‌ای مطالب کم‌کاربرد، به بهانه‌ی اینکه چنین مباحثی از مبادی دانش اصول‌اند، نشانه‌ی عدم توجه کافی به کارکردهای مبادی‌پژوهی است. صرف اینکه مجموعه‌ی مبادی را نام ببریم یا حتی آنها را به تفصیل وصف کنیم، اما اینکه برآیند توجه به این مبادی در دانش اصول و دیگر دانش‌های روشگانی دین‌شناسی چیست، روشن نشود، مفید نیست؛ وقتی بحث مبادی را مطرح می‌کنیم باید روشن کنیم چه ربطی بین هر یک از این مبادی با مسائل اصول وجود دارد، و هرکدام از مبادی کدام‌یک از مسائل اصولیه را تولید می‌کنند. هرچند که در اغلب موارد سلف ما بدین نکته توجه کرده‌اند، اما چندان که باید بسط نداده‌اند و مدعا را بارور نکرده‌اند.

تذکار) عذر قصور سلف

ما این‌جا به برخی ایرادات در مبادی‌پژوهی اشاره کردیم، اما حقیقت این است که این اشکالات ناشی از مشکلات موجود در روزگاران پیشین است، و باید ظروف و شرایط تاریخی - معرفتی را در داوری راجع به این مطالب و این رفتارها منظور داشت، در این صورت مبرم خواهد گشت که سلف را که میراث معرفتی عظیمی چون دانش اصول را برای ما به ارث نهاده‌اند، نمی‌توان مقصر انگاشت، محاذیر و معاذیر بسیاری روش و رفتارهای علمی آنان را توجیه می‌کند، اینکه ما امروز قادر به تجزیه و توسعه‌ی مبانی و

مبادی و مسائل علوم از جمله دانش اصول هستیم هنر ما نیست که هنر زمانه است، و استطاعت کنونی بر شانه‌های استعداد نسل پیش و رنج و رهاورد دانشمندان دیگر ملل بنا شده است. در میان معاذیر مختلف می‌توان بر دو نکته انگشت تأکید نهاد:

الف فقدان علوم پیشینی مستقل، برای طرح مبادی علم اصول، چنان‌که برخی بر آن تصریح کرده‌اند. صاحب فصول فرموده است:

... إذ ليس لها موضع آخر تبين فيه فيانها من وظيفة العلم بالعرض على أن ذلك خارج عن أصل الحد بناء على تفسير العلم بالتصديق» (غروی طهرانی، بی‌تا: ۳) و میرزای نائینی نیز می‌فرماید: «ثم إن البحث عن المبادئ بأقسامها، ليس من مباحث العلم، بل كان حقها ان تذكر في علم اخر، مما كانت المبادئ من عوارض موضوعه، إلا أنه جرت سيرة أرباب العلوم على ذكر مبادئ كل علم في نفس ذلك العلم، لعدم تدوينها في علم آخر (نائینی، ۱۴۰۴ق، ج ۱: ۲۷).

ب عدم پیدایش ادبیات علمی رایج کنونی در برخی حوزه‌های معرفتی معاصر. در روزگار آنان چیزی با عنوان معرفت‌شناسی، زبان‌شناسی، معناشناسی، علوم شناختی، هرمنوتیک، فلسفه‌های مضاف از جمله‌ی فلسفه‌ی علم، و... مطرح و متداول نبوده تا این دست معارف از میان دیگر مطالب تفکیک شده در جایگاه خود قرار گیرد.

دو دلیل دیگری که بایستگی و شایستگی تأسیس فلسفه‌ی اصول فقه را مقرر می‌دارد، ظرفیت معرفتی انباشته و گران‌سنگی است که در آثار سلف در سنخ مسائل فلسفه‌ی اصول - هرچند نه بدین نام - فراچنگ ماست که با افزوده‌هایی - البته افزوده‌هایی بسیار گسترده - سامان‌بخشی یک دستگاه معرفتی جدیدی در هیئت یک دانش مستقل را میسر می‌سازد. در آثار اصولیون به‌ویژه متأخرین مباحث بسیار قویم و غنیمی نهفته است که می‌تواند سرمایه‌ی اولیه این دانش نو را فراهم آورد؛ ما در خلال مباحث آتی، وسعت و کارسازی این سرمایه‌ی ثمین را در این تأسیس نشان خواهیم داد. إن شاء الله.

سه سومین نکته‌ای که تأسیس این دانش را موجه می‌دارد، ضرورت مواجهه‌ی مشرفانه‌ی معلم و متعلم، در مقام تعلیم و تعلم اصول است؛ هرچند که این نیاز فی‌الجمله از مبادی پژوهی رایج نیز برمی‌آید، اما به موازات کمال و جامعیت دانش فلسفه‌ی اصول در قیاس با مبحث مبادی پژوهی رایج، با تأسیس این دانش این کارکرد نیز ارتقا خواهد یافت.

چهار بایستگی تقویت توان و توسعه‌ی امکان‌کاربست واقع‌بینانه‌ی دانش اصول و قواعد آن، در عملیات استنباط فروع، توجیه دیگر برای بایستگی پی‌افکنی فلسفه‌ی اصول

است. مباحثی همچون قلمروشناسی از مباحث اصلی فلسفه‌ی اصول به‌شمار است، در آن مبحث روشن خواهد شد که قلمرو کارکرد و کارآیی اصول کجاست؟ حوزه‌ی شریعت اما حداقلی یا گستره‌ی شریعت اما در مقیاسی گسترده؟ و بلکه همه‌ی حوزه‌های رفتاری، اعم از آموزه‌های تکلیفی، حقوقی، ارزشی، و تربیتی، و آیا علم اصول دانش عهده‌دار تولید قواعد و ابزارهای استنباط و اکتشاف تمام حوزه‌های معرفتی هندسه‌ی دین است؟ هندسه‌ی دین دست‌کم شامل چهار حوزه‌ی معرفتی است:

۱. گزاره‌های واقعمند و واقع‌نمای قدسی که متعلق ایمانند و از آنها به عقاید دینی تعبیر می‌کنیم؛
 ۲. گزاره‌های واقعمند و واقع‌نمایی که بالاصاله و بالذات متعلق ایمان نیستند و از آنها به علم دینی تعبیر می‌کنیم؛
 ۳. آموزه‌های الزامی و تکلیفی که عقاب و ثواب بر فعل و ترک آنها مترتب است که از آنها به شریعت تعبیر می‌کنیم؛
 ۴. آموزه‌های ارزشی و تهذیبی که احیاناً ممکن است تکلیفی نباشد، یعنی عقاب و عذاب و فعل و ترک آنها مترتب نباشد و از آنها به اخلاق تعبیر می‌کنیم. این چهار دسته قضایا مجموعاً هندسه‌ی معرفتی دین را تشکیل می‌دهد. اکنون پرسش این است که آیا علم اصول می‌تواند یا می‌باید دانش منطق فهم همه‌ی گزاره‌ها و آموزه‌های دینی قلمداد شود؟
- همچنین با توجه به مباحث قلمروشناسی اصول، آگاهی کافی از قلمرو ساختاری و هندسی این دانش نیز به دست می‌آید که دست‌آوردهای معرفتی ارزشمندی را در پی دارد.
- پنج** اهمیت فوق‌العاده‌ی دانش اصول - که سرمایه‌ی ثمین بازمانده از سلف است - لزوم تحصیل اشراف بر محاسن و معایب آن را دوچندان می‌سازد، زیرا تأمین اشراف فرانگر عقلانی مقدمه‌ی ضروری برای ارزشگذاری و شناساندن این میراث گران‌سنگ است، دانش اصول دربردارنده‌ی آرای بدیع و بی‌بدیل در حوزه‌های متنوعی است، برخی از حوزه‌های دانشی که نوظهور پنداشته می‌شوند، اما دانشوران پیشرو اصولی دهه‌ها و سده‌های پیش‌تر، آرای فاخر و فخیمی در آن زمینه‌ها ابراز داشته‌اند، اما قدر آنها شناخته نیست. کما اینکه اصلاح و ارتقای این دانش و تنقیح، ترمیم، تکمیل، تنسیق، و توسعه‌ی درخور آن - که کارآمدی و روزآمدیش اکنون در گرو اینهاست - نیز در گرو نگاه فرادانشی و فرامسئله‌ای است، و این خاصیت و خصلت فلسفه‌های مضاف است.
- شش** مسئله‌ی حیاتی و مهم دیگر، وابستگی اجتهاد در فقه به اجتهاد در اصول، و

سرسپردگی اجتهاد در مسائل اصول به اجتهاد در مبادی است. توضیح اینکه:
۱-۶. از آنجاکه هر قضیه‌ی علمی‌ای فرآورده‌ی فرایندی خاص و برون‌داده‌ی مبانی نظری
مخصوصی است، هریک از قضایای اصولی نیز لزوماً برآمده‌ی فرایندی ویژه و مبتنی بر
مبدأ یا مبادی تصویری و تصدیقی معینی است؛

۲-۶. نقطه‌ی عزیمت فرایند اجتهاد و اتخاذ رأی در فروع فقهی، اجتهاد در مسائل منطق
اجتهاد است، و به جهت ابتدای مسائل بر مبادی، اجتهاد در مسائل اصول و منطق اجتهاد نیز
بر اجتهاد در مبادی و مبانی اصول بر ساخته است، از این‌روی غیراجتهادی بودن مبانی فقیه
در باب هریک از مبادی اصول و مسائل اصولی مستلزم تقلیدی بودن آرای فقهی اوست؛
بدین‌سان هرآن‌کو در مبادی و به تبع آن در مسائل اصول مجتهد نباشد در فقه نیز مجتهد
نخواهد بود؛

۳-۶. با توجه به دو نکته‌ی پیش‌گفته است که دانشوران اصولی هرکدام خود رأساً و به
طرز اجتهادی به بحث از مبادی نیز پرداخته‌اند، و از آنجاکه دانش یا دانش‌های دیگری،
مستقل از علم اصول وجود نداشته است تا به فراخور و درخور نیاز، عهده‌دار تحلیل مبادی
اصول گردد، لاجرم این مباحث را در خلال مسائل علم اصول بازرسیده‌اند (غروی طهرانی،
بی تا: ۳؛ نائینی، ۱۴۰۴ق، ج ۱: ۲۷).

تأکید می‌کنم: هرچند کار فلسفه توصیه نیست، که کار فلسفه تحلیل و تعلیل است، اما
وقتی مطلبی به خوبی تحلیل و تعلیل شود، نقاط ضعف و قوت آن آشکار و تشخیص
راه‌های تقویت و ارتقا نیز ممکن می‌گردد، هم از این‌روست که می‌گوییم: راه تحول و
تکامل فقه از گذرگاه تحول و تکامل اصول می‌گذرد، تحول و تکامل اصول نیز در گرو
تأسیس فلسفه‌ی اصول و اجتهاد در مبانی و مبادی است، و تحول در حلقه‌های این زنجیره
می‌تواند در حد درخور توجهی منشأ تحول در دیگر حوزه‌های معرفتی رایج دینی گردد،
در اخلاق، کلام، تفسیر، حدیث و دیگر دانش‌ها و حوزه‌های معرفتی مؤثر خواهد افتاد.

ساختار محورهای مهم طرح‌واره‌ی فلسفه‌ی اصول فقه

درآمد

در پایان این کوتاه‌نگاشته، و با توجه به مباحثی که در فصول این مقال مطرح کردیم،
ساختار اجمالی محورهای مهم طرح تأسیس فلسفه‌ی اصول را ارائه می‌کنیم؛ البته طرحی

که برای تدوین فلسفه‌ی علم اصول تنظیم کرده‌ایم بسیار مفصل و مطول است، این‌جا با اکتفا به حد ضرور، صورت خلاصه و ویراسته‌ی آن را درج می‌کنیم، و قبل از ارائه‌ی ساختار، چند نکته‌ی ضروری را مورد تصریح و تأکید قرار می‌دهیم:

یک فلسفه‌های مضاف، در فرهنگ علمی ما، هنوز چندان که باید جایگاه شایان و شناخته، ساخته و پرداخته‌ای نیافته است، هم‌اکنون است که - همچنان‌که در بحث ضرورت‌های تأسیس فلسفه‌های مضاف، به برخی موارد اشاره شد - در «تعریف»، «هندسه‌ی معرفتی»، «سیر و سامانه‌ی مباحث»، «سنخه‌ی مطالب مطرح» در آن، اضطراب و ابهام‌های بسیاری به چشم می‌خورد، و مباحث این قسم مطالعات فلسفی، بیش از آنکه از سنت علمی مقبول نخبگان مربوط و جامعه‌ی علمی مشخص خود تبعیت کند، دچار و درگیر سلايق و علایق بحاثان و پژوهشگران این حوزه است؛ ناگفته پیداست که اطروحه و انگاره‌ی پیشنهادی ما در فلسفه‌ی اصول نیز - که حصیله‌ی تأملات و اندیشیده‌های یک فرد است - از این خصیصه و نقیصه بری نبوده، گرفتار عوارض این عویصه باشد.

دو با این‌همه، آنچه به محضر ارباب معرفت، به‌عنوان ساختار محورهای طرح فلسفه‌ی علم اصول عرضه می‌شود، عصاره‌ی افزون بر پنج سال تأمل و توغل مقرر بی‌بضاعت آن است، قهراً حاوی نکات و نقاط درخورد درای و درنگ فراخور است، و طبعاً طرائف و طرائف منطوی در آن حاجتمند شرح و بسط لازم است، و باید در مقام تدوین این دانش نوآمد تفصیل بایان و شایان پیدا کند. *إن شاء الله.*

سه با اینکه در این طرح‌واره، علم اصول، «معرفتی دستگاه‌وار» انگاشته شده و از پایگاه فلسفه و معرفت‌شناسی و روش‌شناسی بدان نگریسته شده، اما به اقتضای این حقیقت که به‌رحال اصول [موجود]، دانشی تمام‌عیار از سنخ علوم حقیقی و مباحث آن یکسره متشکل از مسائل حقیقی قلمداد نمی‌شود، و نیز توقع نمی‌رود پیشنهادی این کمین نیز سخنی چندان سخته و کاری چنان کارستان باشد، و این بنده هرگز چنین ادعایی را ندارد، بلکه وجود کژی و کاستی بسیار و بی‌شمار در آن را باید قهری و طبیعی انگاشت، هم‌اکنون دست نیاز به ساحت ارباب فضل و فضیلت دراز کرده، انتظار تفضل، هرچند به تذکر نکته‌ای خرد در ترمیم و تتمیم آن را، دارم.

چهار در ساختار و سرفصل‌های پیشنهادی، سعی شده است از طرح «مبانی بعیده»ی علم اصول، و مطالبی که از سنخه‌ی «مسائل تاریخی» و نقلی است، به‌مثابه مسائل فلسفه‌ی اصول، پرهیز گردد، و برخی مباحث که ممکن است از نوع مبانی وسیطه‌ی اصول قلمداد

شوند نیز به بهانه‌ی اینکه در مقام تفصیل به بحث از لایه‌ی قابل الحاق به مبادی قریبه، بسنده خواهد شد، در فهرست گنجانده شده است؛ البته پاره‌ای از مطالب، در بخش مباحث فراعلمی فلسفه‌ی اصول، به‌عنوان «مباحث کبروی» (که مبادی مباحث فلسفه‌ی اصول به‌شمار می‌آیند) مطرح خواهد شد که ما هم به همان عذری اعتذار می‌کنیم که سلف در طرح یا در آمیختن مبادی اصول با اصول و مسائل آن، معترذر شده‌اند. (فقدان علمی مختص و مستقل برای بحث از مبادی)

پنج) از آن جهت که: از سویی فلسفه‌های مضاف، دانش‌های - به‌ویژه از حیث قلمرو هندسی و مسائل خود، تابع مضاف‌الیه خویشند -، از دیگر سو کمابیش فراخور زوایای نگاه فیلسوف به دانش مورد مطالعه، این فلسفه‌ها قابل توسعه و توضیح‌اند، مطالب درخور بحث در آنها نیز دچار قبض و بسط می‌گردد، ساختار پیشنهادی نیز نباید نهایی و غیر قابل کاهش و افزایش انگاشته شود، کما اینکه فصول آن در طول سنوات و به تدریج تکمیل گشته است.

شش) در این طرح‌واره، نخست دو فصل مقدماتی تحت عنوان «مبادی پژوهی» و «درباره‌ی فلسفه‌ی علم اصول» آمده است، سپس فصول اصلی دانش فلسفه‌ی اصول، در بیست و سه فصل پیشنهاد شده است، و آن‌گاه سه پیوست به‌مثابه متمم تحقیق و خاتمه‌ی کتابی که در دست تصنیف است منظور شده است.

هفت) فصول بیست و سه‌گانه‌ی بخش اصلی، شامل گونه‌های مختلف از مباحث و مسائل فلسفه‌ی اصول است، مثلاً فصول یکم تا یازدهم آن مربوط به مباحث فراعلمی فلسفه‌ی اصول‌اند، باقی فصول عمدتاً مباحث فرامسئله‌ای این دانش را تشکیل می‌دهند، کما اینکه مباحثی مانند غایت‌شناسی و روش‌شناسی و هویت معرفتی دانش اصول، از زمره‌ی مسائل ماهوی بشماراند و مباحث قلمروشناسی و ساختارشناسی اصول، از سنخ مسائل ساختاری قلمداد می‌شوند. هرچند اکثر مسائل و مباحث مندرج در سامانه‌ی پیشنهادی از نوع مبانی تصدیقی است، اما علاوه بر مباحث تصویری که در خلال مسائل مطرح می‌گردد، در فصول مربوط به هر مسئله و مطلبی، تعریف آن نیز بررسی شده است.

اینک ساختار محورهای طرح‌واره

فصل یکم) مبادی پژوهی

- فرع یکم) سنت مدخل‌نگاری و سیر تطور مبادی پژوهی در آثار اصحاب اصول، و نسبت مبادی با رئوس ثمانیه و فلسفه‌ی اصول فقه.
- فرع دوم) مفهوم‌شناسی و تعریف مبادی (و کاربردهای گوناگون آن)، و نظر مختار.
- فرع سوم) تقسیمات و ساختار مبادی در آثار و آرای سلف.
- فرع چهارم) غایت و کارکردهای مبادی پژوهی.
- فرع پنجم) جایگاه مسئله‌ی مبادی پژوهی در ساختار علوم (مسئله‌ی اجزای علوم).
- فرع ششم) هویت معرفتی مبادی اصول، و مناشی و مصادر آن.
- فرع هفتم) نسبت و مناسبات مبادی علم با مسائل آن.
- فرع نهم) طبقه‌بندی و نقد رأی و رویه‌ی اصولیان در مبادی پژوهی.
- فرع دهم) روش‌شناسی تعریف، تفکیک و طبقه‌بندی مبانی، مبادی و مسائل.
- فرع یازدهم) نظر مختار در تقسیمات و اقسام مبادی (براساس نظریه‌ی ابتناء).
- فرع دوازدهم) اطلس تفکیک و طبقه‌بندی مبانی، مبادی و مسائل - نمودارها.

فصل دوم) درباره‌ی فلسفه‌ی علم اصول

- فرع یکم) تعریف فلسفه‌ی اصول:
۱. دشواری‌های تعریف فلسفه‌ی اصول.
 ۲. نقد بر تعاریف ارائه شده در باب فلسفه‌های مضاف و ازجمله فلسفه‌ی اصول.
 ۳. تعریف پیشنهادی: «دانش مطالعه‌ی عقلانی فرادانشی - فرامسئله‌ای علم اصول فقه، به منظور دست‌یابی به احکام کلی این دانش و مسائلش».
 ۴. شرح مؤلفه‌های تعریف.
- فرع دوم) امکان و امتناع فلسفه‌ی اصول:
۱. عدم امکان فلسفه‌ی اصول، به دلیل:
- وجود ابهامات ماهوی - هویتی فراوان درباره‌ی این علم (مقام ثبوت)،
 - تنوع نظرات اصحاب اصول در زمینه‌های مبانی و مبادی، تعریف، هویت معرفتی، موضوع، مسائل، منطق و هندسه‌ی این علم (مقام اثبات)

۲. امکان فلسفه‌ی اصول، و بررسی روند و فرایند تدوین آن.
- فرع سوم) موضوع فلسفه‌ی اصول:
- دانش اصول فقه، مشتمل بر کلیات و اجزای آن.
- فرع چهارم) غایت و فائدت فلسفه‌ی اصول:
۱. تفاوت غایت و فائده.
۲. مضان بحث از غایت فلسفه‌ی اصول (مانند مباحث مبادی، تعریف و غایت فلسفه).
۳. مراتب، و انواع غایات و فواید.
۴. تفاوت غایت فلسفه‌ی کلی و فلسفه‌های مضاف.
۵. غایت فلسفه‌ی اصول.
۶. دسته‌بندی فواید و عوائد فلسفه‌ی اصول، براساس: علم، عالم (معلم/ مؤلف) و متعلم اصول.
- فرع پنجم) روش فلسفه‌ی علم اصول:
- فرانگر عقلانی و استدلالی.
- فرع ششم) هویت معرفتی فلسفه‌ی اصول.
- فرع هفتم) نسبت و مناسبات فلسفه‌ی علم اصول با معرفت‌ها و دانش‌های همگن:
- فلسفه‌ی دین (اسلامی)،
- فلسفه‌ی معرفت دینی،
- فلسفه‌ی اجتهاد،
- فلسفه‌ی فقه (با تأکید بر اشتراکات امتیازات آن دو)،
- فلسفه‌ی اخلاق دینی،
- فلسفه‌ی علم دینی،
- فلسفه‌ی منطق فهم دین.
۱. براساس نمونه‌ی فلسفه‌های مضاف محقق، و ناظر به اصول فقه رائج (پسینی تاریخی).
۲. براساس الگوی مبتنی بر «نظریه‌ی ابتنا»، (پیشینی - منطقی).
- فرع هشتم) نسبت و مناسبات فلسفه‌ی علم اصول با معرفت‌ها و دانش‌های هموند:
- علوم قرآنی، تفسیر، علوم حدیث، رجال، فقه، اخلاق، کلام،
- فرع نهم) مصادر و مناشی فلسفه‌ی علم اصول:

(پیشینه‌ی مباحث فلسفه‌ی اصول در علوم دینی و آرای سلف)

فرع دهم) تقسیمات مباحث و اقسام مسائل فلسفه‌ی اصول:

۱. ماهوی و ساختاری.
۲. فرادانشی و فرامسئله‌ای.
۳. تصویری و تصدیقی.
۴. مبادی وسیطه/ پیش‌انگاره‌ها، و مبادی قریبه/ انگاره‌ها.
۵. مبادی ممتازجه و غیرممتازجه.
۶. تقسیم مباحث فرادانشی براساس علل اربعه‌ی علم اصول، و مباحث فرامسئله‌ای براساس مبادی خمسه‌ی نظریه‌ی ابتناء.
۷. به اعتبار ماهیت مسائل و قضایای فلسفه‌ی اصول.
- فرع یازدهم) ساختار مسائل و مباحث فلسفه‌ی اصول.

ساختار فصول و فروع فلسفه‌ی اصول

فصل یکم) تعریف علم اصول

درآمد

فص الف) انواع تعاریف ممکن علم:

۱. به اعتبار جهت تعریف (به پسینی و پیشینی).
۲. به اعتبار گرانیکاه تعریف.
۳. تعریف به حد و رسم.
۴. تعریف به لفظ (شرح‌الاسم).
۵. تعریف تحلیلی.

فص ب) روش‌شناسی تعریف علم:

یک) شروط تعریف علم:

۱. جهت‌مندی: منظورداشت پیشینی - منطقی (ترسیم علم مطلوب) یا پسینی - استقرایی (ترسیم مطلوب علم) بودن تعریف و التزام به لوازم هریک.
۲. جامعیت: انطباق بر همه‌ی مصادیق.

۳. مانعیت: خلو از زیادت حد بر محدود.

(دو) ویژگی های تعریف برتر:

۱. جامع الوجوه والجهات بودن: اشتغال بر همه ی گرانگاه ها و جهات.

۲. ارائه ی حداکثر اطلاعات با حداقل کلمات.

۳. برخورداری از حداکثر وضوح مفهومی: تهی بودن از واژگان زائد، مبهم، مغلق،

غریب، مشترک، مجاز، و

سه) روش صحیح تعریف، در گرو کشف و رعایت شروط سه گانه ی پیش گفته است.

فرع یکم) امکان و امتناع تعریف علم اصول:

فص الف) تبیین عدم امکان:

- در مقام ثبوت (فقدان وحدت موضوعی و انسجام ساختاری).

- در مقام اثبات (فقدان وحدت نظر در میان اصحاب اصول در امهات امور این علم).

- تفاوت های تعریف علوم اعتباری و علوم حقیقی.

فص ب) تبیین امکان تعریف اصول.

فرع دوم) ادوار و انواع تعاریف اصول:

- پیشینه کاوی تعریف علم اصول در نزد عامه،

- تبارشناسی تعاریف شیعی، و واکاوی تطورات، و گونه شناسی و طبقه بندی تعاریف

اصول در نزد شیعه (نقطه های عطف: ۱. سید مرتضی و من تبعه، ۲. علامه و من تبعه، ۳.

آخوند خراسانی و من تبعه، ۴. میرزای نایینی و من تبعه، ۵. محقق حائری، ۶. شهید صدر،

۷. امام خمینی، و تعابیر متفاوت دیگران در فواصل تاریخی بین تعاریف هشتگانه).

فرع سوم) نقد و آسیب شناسی تعاریف اصول:

- نقد مشروح تعاریف.

- جمع بندی نقدها:

۱. اشکالات اختصاصی تعاریف.

۲. اشکالات مشترک تعاریف.

فرع چهارم) روش تعریف «مطلوب» علم اصول، و «علم اصول مطلوب»

تحقق هر دو مقصود مورد اشاره در عنوان فوق، با منظورداشت عناصر سه گانه ی جهت،

جامعیت، و مانعیت تعریف، و این امر با تحلیل چهار مطلب زیر دست یافتنی است:

۱. علم اصول کنونی «چه نیست».

۲. علم اصول رایج «چه هست».

۳. علم اصول «چه نباید باشد».

۴. علم اصول «چه باید باشد».

فرع پنجم) تعریف پیشنهادی:

الف) تعریف تاریخی / استقرایی اصول، و شرح مؤلفه‌ها و مزایای آن:

هو «العلم الباحث عن المناهج العامّة لتحصيل الحجّة في نطاق الشريعة»

وإن شئت قل: هو «نسق منهجي لتحصيل الحجّة لتحصل الإنقياد، في الشريعة».

ب) تعریف منطقی / آرمانی اصول، و شرح شروط و مؤلفه‌های آن:

- موکول به بعد می‌کنیم (که براساس نتایج مباحث فصل پنجم ارائه خواهد شد).

فصل دوم) موضوع علم اصول

فرع یکم) بحث کبروی در باب هستی و چیستی موضوع علوم:

* نسبت و مناسبات ملاک «وحدت» و «تمايز» علوم، با موضوع علوم و ضرورت

تفکیک مسئله‌ی موضوع‌شناسی و معیار مسئله‌ی اصولیه.

۱. ماهیت موضوع علوم، ناظر به انواع علوم.

۲. غایت و کارکردهای موضوع‌شناسی علوم.

۳. روش یا روش‌های موضوع‌شناسی علوم.

۴. بررسی تفاوت‌های علوم حقیقی و اعتباری، علوم نظری و عملی، علوم آلی و عالی،

در موضوع‌شناسی.

۵. طبقه‌بندی و نقد نظرات در باب «موضوع‌مندی» علوم و عدم آن.

۶. نظر مختار.

۷. نسبت موضوع علوم به همدیگر.

فرع دوم) بحث صغروی: هستی و چیستی موضوع اصول:

۱. بررسی امکان تعیین موضوع علم اصول.

۲. بررسی ضرورت و خطورت موضوع‌شناسی علم اصول.

۳. مفهوم‌شناسی کلمات کلیدی: «موضوع»، «علم»، و ...

۴. روش‌شناسی تعیین موضوع علوم با تأکید بر مناهج خاص اصول:

الف) روش تاریخی و پسینی:

- استقراء و تفحص در مباحث مطرح شده از سوی اصحاب اصول در زمینه‌ی متغیرها و عناصر رکنی دخیل در «تشخص» موضوع علوم، از قبیل تعریف، مسائل، قلمرو، غایت، هندسه، و هویت معرفتی (حقیقی یا اعتباری، نظری یا عملی بودن) علم.
- استقصاء نظرات اصولیون در زمینه‌ی موضوع‌شناسی علوم به‌ویژه علم اصول.
- ب) روش منطقی و پیشینی:
- از رهگذر تحلیل نقش و سهم متغیرها و جهات دخیل در تشخیص موضوع علوم،
- لحاظ سازواری تام همه‌ی عناصر هویت‌ساز علم با همدیگر.
- ۵. دسته‌بندی نظرات اصحاب اصول در باب هستی و چیستی موضوع این دانش.
- ۶. نقد و ارزیابی تعابیر و آرا در موضوع اصول.
- ۷. نظر مختار.
- ۸. نسبت موضوع علم - از جمله دانش اصول - به موضوعات مسائل آن (آیا این نسبت در تمام علوم همسان است؟).

فصل سوم) مسائل علم اصول

۱. تعریف مسئله‌ی علم.
۲. ضرورت و فوائد بحث از مسائل علوم.
۳. شیوه‌های مسئله‌شناسی علوم و تعیین ملاک (یا ملاک‌های) مسئله‌ی علم (علی‌الإطلاق).
۴. طبقه‌بندی و نقد دیدگاه‌ها در ملاک مسئله‌ی اصولیه.
۵. نظر مختار در ملاک اصولیت مسئله.
۶. نسبت و مناسبات مبادی علم اصول با مسائل آن.
۷. تفاوت و نسبت مسئله‌ی اصولیه و مسائل علوم همگن از جمله قواعد فقهیه.
۸. گونه‌شناسی و تقسیم مسائل علم اصول.
۹. تطورات مسائل اصول در ادوار گوناگون و علل و آثار آن.

فصل چهارم) قلمروشناسی علم اصول

- فرع یکم) مبادی قلمروپژوهی علم اصول:
- قلمروپژوهی اصول بر انگاره‌های علم‌شناختی مشخصی مبتنی است، از جمله:

۱. دستگاه‌وارگی و هندسه‌مندی معرفت اصولی، به‌مثابه یک علم تمام.
۲. تمایز و استقلال بیّن دانش اصول از دانش‌های هموند و همگن خود.
۳. برخورداری اصول از کارکردهای فی‌الجمله درخور در ساحت دین‌فهمی.
۴. امکان افراز و احراز قلمرو معرفتی و کارکردی علم اصول، با کاربست روش‌های مناسب.

فرع دوم) تعریف و اطلاقات قلمرو علم:

فص الف) تعریف قلمرو علم:

قلمرو علوم را به «حوزه‌ی معرفتی (ساختاری و هندسی) و حدود کارکردی که عناصر رکنی هویت‌ساز هر علمی، نظیر مبادی، موضوع، مسائل، روش، غایت و کارکردهای ذاتی و متوقع آن، ثبوتاً (مقام نفس‌الامر دانش) یا اثباتاً (مقام نظر و فهم ما از دانش و عناصر آن) اقتضا می‌کنند» اطلاق می‌کنیم.

فص ب) اطلاقات «قلمرو علم»:

با توجه به تعریفی که ارائه کردیم، و با عطف توجه به علم موضوع بحث ما که اصول است، در ذیل تعریف و اطلاقات قلمرو علم، دست‌کم سه بحث را می‌توان مطرح کرد:

۱. قلمرو ساختاری علوم.

۲. قلمرو هندسی علوم.

۳. قلمرو کارکردی علوم.

فرع سوم) هویت مسئله‌ی قلمروشناسی.

فرع چهارم) جایگاه و نسبت و مناسبات قلمرو علم، با مسائل فرادانشی رکنی دیگر.

فرع پنجم) غایت و کارکردهای قلمروشناسی:

کارکردهای «قلمروشناسی» علوم را در سه مقام و به شرح زیر می‌توان تبیین و طبقه‌بندی کرد:

۱. در مقام ثبوت.

۲. در مقام اثبات.

۳. در مقام استعمال.

فرع ششم) روش یا روش‌های قلمروشناسی علوم.

فص الف) روش‌های چهارگانه‌ی برآمده از رویکرد و نگرش پسینی و استقرایی.

فص ب) روش برآمده از رویکرد و نگرش پیشینی و منطقی: تحلیل اقتضائات عناصر رکنی

هر علم، آن‌سان که می‌باید و می‌شاید باشند، در باب گستره‌ی هندسی، کارکردی، و احیاناً کارآمدی آن.

فرع هفتم) طبقه‌بندی و نقد دیدگاه‌های مختلف در زمینه‌ی قلمرو علم اصول.
فرع هشتم) انواع و علل قبض و بسط احتمالی صورت‌بسته در قلمرو اصول، در ادوار مختلف.

فصل پنجم) وحدت و تمایز علوم

فرع یکم) مراد از وحدت و تمایز علوم.
فرع دوم) غایت و کارکردهای مسئله‌ی وحدت و تمایز.
فرع سوم) بررسی تفاوت‌های علوم حقیقی و اعتباری، علوم نظری و عملی، علوم آلی و عالی، در مسئله‌ی وحدت و تمایز.
فرع چهارم) تبیین و طبقه‌بندی آرا و انظار مختلف به‌ویژه ارباب اصول در ملاک (یا ملاک‌های) وحدت و تمایز علوم و نقد آن‌ها.
فرع پنجم) منهج یا مناهج پیشنهادی برای تعیین و تشخیص ملاک یا ملاک‌های وحدت و تمایز علوم.
فرع ششم) نظریه‌ی تناسق (تلائم و تعامل عناصر رکنی علوم) و «معیارمندی مانعة‌الخلوی».
فرع هفتم) نسبت و مناسبات مسئله‌ی وحدت و تمایز با عناصر رکنی علوم.
فرع هشتم) هویت مسئله‌ی وحدت و تمایز، و جایگاه آن در جغرافیای فلسفه‌ی اصول.

فصل ششم) غایت و فائدت علم اصول

درآمد

فرع یکم) مراد از غایت و فائدت علوم، و نسبت آن دو با همدیگر.
فرع دوم) ضرورت و کارکردهای غایت‌شناسی علوم.
فرع سوم) نسبت و مناسبات غایت علوم با دیگر عناصر رکنی و مسئله‌ی کارکردسنجی.
فرع چهارم) هویت و جایگاه غایت‌شناسی اصول فقه، در هندسه‌ی فلسفه‌ی اصول.
فرع پنجم) انواع و اقسام کارکردهای دانش اصول.
فرع ششم) طرح، طبقه‌بندی و نقد تلقی‌های مختلف درباره‌ی غایت علم اصول.

- فرع هفتم) روش‌های غایت‌شناسی علوم، از جمله دانش اصول.
- فرع هشتم) نظر مختار، مؤلفه‌ها و مزایای آن.
- نگرش پسینی و تاریخی (محقق: «اصول کنونی، چه هست و چه نیست»)
- نگرش پیشینی و منطقی (مطلوب: «اصول، چه باید باشد و چه نباید باشد»)
- فرع نهم) انواع تطورات احتمالی در غایت و کارکردهای علم اصول و علل و آثار آن.
- فرع دهم) آسیب‌شناسی وضعیت موجود از زاویه‌ی غایت‌شناسی.

فصل هفتم) روش‌شناسی علم اصول

درآمد

- ضرورت و فائدت روش‌شناسی علم (کارکردهای روش‌شناسی علم)
- فرع یکم) چیستی روش علم اصول:
- روش‌های اصول، به سه معنی قابل اطلاق است:
۱. فرایند و سازکار عمومی تکون معرفت اصولی (دستگاه روشگانی مولد علم اصول / روش تولید مسائل اصول).
 ۲. کلان دستگاه روش‌شناختی علم اصول، به مثابه منطق اکتشاف و استظهار شریعت و تحصیل انقیاد (فرایند عمومی حل مسئله در علم اصول).
 ۳. خرده‌روش‌هایی که برحسب تنوع مسئله‌ها، و مدارک و مدرکات، در این علم به استخدام گرفته می‌شود (در بخش‌های مختلف مبادی پژوهی، مباحث الفاظ، مباحث عقلی، امارات و اصول عملیه).
- فرع دوم) انواع روش‌های دارای کاربرد در علم اصول:
۱. روش پیشینی (آن‌سان که باید / مطلوب).
 ۲. روش پسینی (آن‌سان که هست / محقق).
- فرع سوم) نسبت و مناسبات روش علم (به‌ویژه اصول) با عناصر رکنی آن.
- فرع چهارم) بررسی آرا و وجوه مختلف در روش‌شناسی علم اصول.
- فرع پنجم) روش‌شناسی اکتشاف «روش‌های اصول»:
- استقراء در آثار اصولی (بررسی روش یا روش‌های به کار رفته در این علم).
 - استقصای آرا و اظهارات اصولیان در باب روش علم اصول.

- تبیین و تحلیل کارکرد متغیرهای دخیل در روش‌پردازی علوم (به‌ویژه اصول).
فرع ششم) ثبات و تطور روش‌های اصول.

فصل هشتم) مصادر علم اصول

- فرع یکم) مراد از مصادر علم.
- فرع دوم) ضرورت بحث از مصادر علوم.
- فرع سوم) روش مصدرشناسی علوم.
- فرع چهارم) دیدگاه‌ها در باب مصادر علم اصول.
- فرع پنجم) نظر مختار:
- مصادر بسیط (درجه‌ی اول): کتاب، سنت، عقل، و فطرت،
- مصادر وسیط (درجه‌ی دو): فقه و قواعد فقهیه، تفسیر و علوم قرآنی، علوم روایی،
علوم عقلی، اخلاق، علوم زبانی و ادبی، عرف و سیره‌ی عقلا، و...
فرع ششم) قبض و بسط در مصادر علم اصول و علل آن.

فصل نهم) چیدمان علم اصول

- فرع یکم) مراد از چیدمان علم.
- فرع دوم) ضرورت و فوائد بحث.
- فرع سوم) شیوه‌های اکتشاف یا تنظیم چیدمان علوم.
- فرع چهارم) نسبت و مناسبات چیدمان علوم با عناصر رکنی آنها.
- فرع پنجم) گونه‌شناسی چیدمان‌های علم اصول.
- فرع ششم) تطورات چیدمان علم اصول، و علل آن.
- فرع هفتم) آسیب‌شناسی چیدمان رایج علم اصول.
- فرع هشتم) نظریه‌های مختلف در مورد گرانیگاه علم اصول.
- فرع نهم) چیدمان پیشنهادی.

فصل دهم) هویت معرفتی علم اصول

- فرع یکم) اصالت اصول (از حیث اسلامی - بومی بودن).
- فرع دوم) از نظر حقیقی یا اعتباری یا ترکیبی بودن.

فرع سوم) از لحاظ نظری یا عملی بودن.

فرع چهارم) از جهت برون‌دینی یا درون‌دینی بودن.

فرع پنجم) از حیث عقلی یا نقلی یا ترکیبی بودن.

فرع ششم) از لحاظ آلی یا اصالی بودن.

فصل یازدهم) جایگاه اصول در جغرافیای علوم اسلامی

فرع یکم) مراد از جایگاه‌شناسی علم.

فرع دوم) جایگاه مسئله‌ی جایگاه‌شناسی در فلسفه‌های مضاف به علم‌ها.

فرع سوم) ضرورت و فائدت جایگاه‌شناسی علوم.

فرع چهارم) روش جایگاه‌شناسی علم‌ها.

فرع پنجم) نظرات مختلف در مورد جایگاه علم اصول در شبکه‌ی علوم اسلامی.

فرع ششم) نظرات مختلف در نسبت و مناسبات علم اصول با علوم هموند و همگن.

فرع هفتم) نقد نظرات عمده در جایگاه‌شناسی علم اصول.

فرع هشتم) نظر مختار.

فصل دوازدهم) مبانی مصدرشناختی اصول

فرع یکم) مراد از مبدأ مصدرشناختی اصول (بررسی اوصاف «مصدر دین» و نقش آن

در روش‌شناسی و قواعد و ضوابط فهم دین و شریعت به‌ویژه در اصول).

فرع دوم) دو نگاه به مبدأ مصدرشناختی اصول:

۱. پسینی (تحلیل توجه اصولیان به نقش و سهم مصدرشناسی در فهم شریعت و تأثیر

نوع تلقی آنان از مبدأ مصدرشناختی بر اصول فعلی).

۲. پیشینی (کاربرد پسینی نظریه‌ی ابتناء).

فرع سوم) مبانی و ادله مسئله.

فرع چهارم) طبقه‌بندی و نقد تلقی و رفتار اصولیان و ارزیابی تأثیر اصول از تلقی‌ها.

فصل سیزدهم) مبانی دین‌شناختی («فلسفه‌ی دین»ی - کلامی) اصول

- بررسی مختصات ماهوی دین و برآیند آن در تکون منطق فهم دین (ازجمله در

اصول).

- فرع یکم) غایت دین و مقاصد الشریعه.
 فرع دوم) قلمرو دین (گستره‌ی شریعت).
 فرع سوم) زبان دین و زبان دینی.
 فرع چهارم) فهم‌پذیری دین (امکان اجتهاد) زبان دین.
 - اجتهاد: معنی و ماهیت، حجیت، ارزش‌سنجی معرفت‌شناختی، قلمرو، غایت، سازکار و فرایند، شروط و شرایط...
 - نقد اخباری‌گری و اخبار‌گرایی،
 - نقد قرآنیون، (قرآن‌بسندگی)
 - نقد نص‌بسندگی،
 - نقد مقاصد‌گرایی افراطی،
 - نقد قرائت‌پذیرانگاری دین،
 - مسئله‌ی انسداد - انفتاح.
 فرع پنجم) جهانی و جاودانه بودن دین.
 فرع ششم) کارآمدی روزآمدی دین.
 فرع هفتم) و حیانت و قدسیت دین.
 فرع هشتم) حکیمانگی دین.
 فرع نهم) فطرت‌نمونی دین.
 بررسی جامع بروز و برآیند مبانی دین‌شناختی در ساختار و بافتار اصول.

فصل چهاردهم) مبانی انسان (مخاطب/ مکلف) شناختی اصول

- فرع یکم) مراد از مبانی انسان‌شناختی:
 بررسی سرشت، ساحات و صفات (ذاتیات و استعداد و استطاعت معرفتی معیشتی) آدمی که بر روش‌شناسی فهم دین مؤثر است، و بر روش‌شناسی علم اصول نیز تأثیرگذار بوده.
 فرع دوم) حدود استطاعت و استعداد معرفتی انسان، و برآیند آن در اصول فقه.
 فرع سوم) حدود طاقت عملی انسان، و برآیند آن در اصول.
 فرع چهارم) مسئله‌ی حق و تکلیف (تفاوت نقش این بحث در فلسفه‌ی فقه و فلسفه‌ی اصول).
 اصول).

فرع پنجم) مسئله‌ی نقش زمان و مکان و تطور حیات (تفاوت نقش این بحث در فلسفه‌ی فقه و فلسفه‌ی اصول).
فرع ششم) نقش جنسیت در قواعد اصولی (به لحاظ تفاوت‌های معرفتی و معیشتی دو جنس).

فصل پانزدهم) مبانی معرفت‌شناختی اصول

- بررسی مبانی و مسائل معرفت‌شناختی مؤثر بر منطق فهم دین (از جمله اصول)
- انواع قطع و ظن و جایگاه هر یک در معرفت دینی.
- فرع یکم) فطرت و معرفت اصولی.
- فرع دوم) کارآمدی و گستره‌ی کارکرد عقل.
- فرع سوم) ارزش معرفتی وحی.
- فرع چهارم) ارزش معرفتی سنت قولی.
- فرع پنجم) ارزش معرفتی سنت فعلی.
- فرع ششم) ارزیابی معرفت‌شناختی امارات، استصحاب، اصول عملیه.
- فرع هفتم) حجیت (معرفت‌شناختی، شریعت‌شناختی).
- فرع هشتم) مسئله‌ی تخطئه و تصویب.

فصل شانزدهم) مبانی زبان‌شناختی اصول

- فرع یکم) کلام و خطاب؛ ماهیت و اقسام آن.
- فرع دوم) زبان متون مقدس.
- فرع سوم) مقدمات حکمت.
- فرع چهارم) مسائل خطابات شرعیه.

فصل هفدهم) مبانی متن - معناشناختی اصول

- فرع یکم) مبانی متن - معناشناختی متون عمومی.
- فرع دوم) مبانی متن - معناشناختی اختصاصی متون قدسی.

فصل هجدهم) مبانی «موضوع / متعلق» شناختی اصول

بررسی اقتضائات مختصات شریعت و نیز هر یک از حوزه‌های آن در کاربرد اصول.

فصل نوزدهم) مبانی حکم شناختی اصول

بررسی ماهیت و مؤلفه‌ها، تقسیمات، و... مجعول شرعی، برحسب مباحث مبادی احکامیه.

فصل بیستم) تحلیل معرفت شناختی قضایای اصولی

۱. طبقه‌بندی قضایا و قیاسات اصولی و ملاک آن.
۲. سرشت و ارزش معرفتی انواع قضایای اصولی.
۳. توجیه انواع گزاره‌های اصولی.

فصل بیست و یکم) تحلیل اصول عملیه

- فرع یکم) فرایند تاریخی و معرفتی تکون و تطور اصول عملیه در فقه و دانش اصول.
- فرع دوم) مفهوم‌شناسی اصول (کاربردهای گوناگون آن) و تعریف اصول عملیه.
- فرع سوم) تقسیمات اصول عملیه، و نسبت و مناسبات هریک با دیگری.
- فرع چهارم) غایت و کارکردهای اصول عملیه.
- فرع پنجم) مناشی و مصادر اصول عملیه.
- فرع ششم) هویت معرفتی اصول عملیه.
- فرع هفتم) نسبت و مناسبات اصول عملیه به مسائل اصولیه و امارات و استصحاب و قواعد فقهیه در فرایند عمل اجتهاد.
- فرع هشتم) جایگاه مبحث اصول عملیه در هندسه‌ی علم اصول.

فصل بیست و دوم) مبادی تطور، و سازکار تحول و تکامل علم اصول

- فرع یکم) تحلیل و طبقه‌بندی انواع و عوامل تحول:
- تبیین عوامل معرفتی و غیرمعرفتی مؤثر بر تحول اصول (مقام ثبوت و تصور)،
- توصیف تاریخی تطورات اصول (مقام وقوع و تحقق)،

- تحلیل منطقی عوامل مؤثر بر اصول (مقام صلوح و توقع).

فصل بیست و سوم) گونه‌شناسی تطبیقی مکاتب اصولی با رویکرد فلسفی

فرع یکم) شاخص‌های (ماهوی، هویتی) مدرسه‌شناختی مکاتب اصولی:
- مدارس اصولی شیعی،
- مدارس اصولی عامه.

خاتمه) پیوست‌ها

پیوست یک: تعاملات علم اصول با علوم همگون و هموند نوپدید

فرع یکم) اشتراکات.
فرع دوم) افتراقات.
فرع سوم) زمینه‌های تعامل تکاملی علوم نوپدید و علم اصول.

پیوست دو: کاستگی‌ها و بایستگی‌های اصول فقه

فرع یکم) کاستگی‌ها:
۱. از حیث روش شناختی.
۲. از نظر معرفت‌شناختی.
۳. از جهت محتوایی.
۴. از جنبه‌ی هندسی و ساختاری.
۵. از زاویه‌ی کارآمدی و کارآیی.
۶. از لحاظ روزآمدی و پویایی.
فص) آثار سوء کاستگی‌ها و کژی‌های اصول فقه در پویایی استنباط و کارایی فقه.

فرع دوم) بایستگی‌ها:

۱. اصلاح و اکمال علم اصول براساس «نظریه‌ی ابتناء».
۲. توسعه‌ی اصول و تدوین روشگان‌های تخصصی، معطوف به نیاز حوزه‌های چهارگانه‌ی هندسه‌ی معرفتی دین (علم دینی، عقاید دینی، اخلاق دینی، احکام دینی، و احیاناً تربیت دینی). در جریان اصلاح اصول، از جمله به موارد زیر باید توجه شود:

- تنقیح و بازپیراست مباحث و حذف مطالب قلیل الجدوی و فقیدالجدوی،
- الحاق مطالب غیراصولی (اما مرتبط به استنباط) به ذی ربط علوم موجود یا تدوین
دانش جدید لازم،

- بازچینش مباحث، بر محور گرانیگاه کانونی و اصلی دانش،
- استقراء و اصطیاد قواعد و ضوابط اصولی منتشر در متون فقهی و تفسیر و الحاق آنها به بخش‌های
مرتبط در اصول و فلسفه‌ی اصول،
- بهره‌برداری از یافته‌های علوم و آرای جدید روش‌شناختی، معرفت‌شناختی،
هرمنوتیک، زبان‌شناختی، و معناشناختی، و... و توسعه‌ی دانش اصول و فلسفه‌ی آن.

پیوست سه: اصطلاحنامه

پی‌نوشت‌ها

۱. رساله‌ی ایساغوجی، تألیف فیلسوف نوافلاطونی فروریوس صوری، از شارحان مشهور آثار ارسطو و پیرو و شاگرد خاص فلوطین است. این رساله که به منظور تمهید مقدمه‌ای برای فهم سخنان ارسطو به نگارش درآمده از همان اوان تألیف مورد توجه و عنایت خاص اهل منطق قرار گرفته است و بواقع سرآغازی درخور و مفید بر ارغنون ارسطو به‌شمار می‌آید. قرار گرفتن آن در صدر آثار منطقی، سنتی دیرین است که تا زمان حاضر نیز تداوم و تداول یافته و هیچ منطق‌آموزی از فراگیری و مطالعه آن بی‌نیاز نیست. فروریوس، ایساغوجی و مقولات. ترجمه، مقدمه و توضیحات محمد خوانساری. تهران: مرکز نشر دانشگاهی، ۱۳۸۳.

۲. براعت استهلال یکی از صنایع معنوی بدیع است و آن زمانی است که شاعر یا نویسنده، آغاز متن خود را به گونه‌ای خلق کند و در آن نکته‌ها و واژه‌هایی را بگنجانند که گویای متن اصلی سروده یا نوشته باشد. به نحوی که مخاطب از خواندن این آغاز، یا مقدمه، به حال و هوای کلی اثر پی برده و دریابد که نویسنده یا شاعر از چه چیزی می‌خواهد حرف بزند. شمیسا، سیروس؛ نگاهی تازه به بدیع. تهران: فردوس، ۱۳۸۱.
صنعت براعت استهلال، به زیبایی تمام در قرآن کریم نیز رعایت شده است، بسا سائرین این صنعت ادبی - علمی را از وحی‌نامه‌ی الهی اقتباس کرده باشند. سوره‌ی حمد، چنان‌که از برخی نام‌های این فصل از کتاب خداوندی (فاتحة الكتاب، سبع مثانی، و...) پیداست، گویی دیباچه‌ی دیوان الهی است. در این سوره، به معارف اصلی قرآن کریم که توحید، نبوت، امامت، عدل، معاد، نسبت و رابطه‌ی عبد و رب، و گروه‌بندی جامعه براساس نحوه‌ی مواجهه‌ی آنان با دین الهی است، به خوبی تلویح شده است. این دقیقه را این کمترین، در قالب چند جلسه در تفسیر سوره‌ی فاتحة الكتاب در سال ۱۳۶۴ برای شماری از طلاب

بازگشوده است.

۳. فإن اصول الفقه مبنية على جميع اصول الذين مع التأمل الصحيح. الذريعة، ج ۱، ص ۳.
۴. لما جرت الطريقة علي بيان أجزاء العلم في المقدمة أراد المصنف (صاحب المعالم) رحمه الله الإشارة إلي ذلك و أجزاء العلوم علي ما ذكرها ثلاثة: المسائل و الموضوع و المبادئ، كما سيجيء تفصيل الكلام فيها. فإن قلت: إن أسامي العلوم إنما وضعت لنفس المسائل أو العلوم بها فكيف يجعل المسائل أحد أجزاء العلوم و يدرج الموضوع و المبادئ في أجزائها مع خروجها من نفس المسائل و العلم بها. قلت: المراد بالعلم في المقام هو الفن الموضوع المشتمل علي إثبات المطالب النظرية المطلوب تحصيلها. و من البين أن الفنون الموضوعية لا يقتصر فيها علي ذكر المطالب مجردة عن الدليل، إذ لا فائدة يعتد بها في ذلك، فاندرجت المقدمات التي يستدل بها علي تلك المطالب في تلك الفنون و الصناعات و كذا غيرها مما يتوقف عليه التصديق بمسائلها مما يذكر في الفن، فصارت أجزاءً من الفن و إن كانت خارجة عن المسائل؛ فظهر أن المراد بالعلوم في المقام غير ما وضعت تلك الأسماء بإزائها فهو إطلاق آخر مغاير لما ذكر. هداية المسترشدين، ص ۱۳.
۵. مسائل العلوم - علي ما تبين في محله - لا تكون إلا تصديقات و تصوّر الموضوع من المبادئ التصورية التي تبين في العلم إذ ليس لها موضع آخر تبين فيه فيبانها من وظيفة العلم بالعرض، علي أن ذلك خارج عن أصل الحد بناء علي تفسير العلم بالتصديق، الفصول الغروية، ص ۳.
- و حينئذ يشكل الحال في عد المبادئ من أجزاء العلوم كما هو المعروف بينهم. إذ يلزم حينئذ جعل كثير من مسائل سائر العلوم جزءاً من العلم الذي يتوقف عليها و هو خلاف المعهود و كان المعهود من أجزاء العلوم غير المعنى المذكور، و لذا خص بعضهم المبادئ التصديقية بالقضايا التي يتألف منها قياسات العلم و المبادئ التصورية بحدود الموضوع و أجزائه و جزئياته و عوارضه الذاتية، هداية المسترشدين، ص ۱۸.

منابع

۱. آخوند خراساني، محمدكاظم بن حسين، ۱۴۱۰ق، *درر الفوائد في الحاشية على الفرائد الاصول*، تهران: وزارة الثقافة و الارشاد الاسلامي، مؤسسة الطبع و النشر.
۲. آل مظفر نجفي، شيخ محمدرضا بن محمد بن عبدالله. ۱۴۱۰ق، *اصول الفقه*، بيروت: مؤسسة الأعلمی للمطبوعات.
۳. ابن زهره، حمزه بن علي، بي تا، *غنية النزوع الى علمي الأصول و الفروع*، قم: مؤسسة الامام الصادق (ع).
۴. ابن نديم، محمد بن اسحاق، ۱۳۸۱، *الفهرست*، ترجمه محمدرضا تجدد، تهران: اساطير.
۵. اصفهاني، محمدتقي الرازي، ۱۴۲۰ق، *هداية المسترشدين في شرح اصول معالم السدين*، قم: جماعة المدرسين الحوزة العلمية بقم، مؤسسة النشر الاسلامي.
۶. اصفهاني، محمدحسين، ۱۴۰۹ق، *بحوث في الاصول*، يحتوي على: ۱. الاصول على النهج الحديث ۲.

- الطب و الاراده ۳. الاجتهاد و التقليد، قم: جماعة المدرسين بقم، مؤسسة النشر الاسلامى.
۷. انصارى، مرتضى بن محمد امين، ۱۴۲۵ق، **مطرح الانظار**، قم: الفكر الاسلامى.
۸. بجنوردى، حسن بن على اصغر، ۱۴۲۲-۱۴۲۱ق، **منتهى الاصول**، تهران: مؤسسة تنظيم و نشر تراث الامام الخمينى (س)، مؤسسة مطبعة البروج.
۹. بروجردى، حسين، ۱۴۱۵ق، **نهاية الاصول: تقرير الأبحاث حسين الطباطبائى البروجردى**، به قلم حسينعلى المنتظرى، تهران: نشر تفكر.
۱۰. _____، ۱۴۲۱ق، **لمحات الاصول تقريرات درس آيت الله بروجردى**، به قلم آيت العظمى امام خمينى، تهران: مؤسسة تنظيم و نشر تراث الامام الخمينى (س).
۱۱. بهايى، محمد بن حسين، ۱۴۲۳ق، **زبدة الاصول**، تحقيق فارسى حسون كريم، بى جا: مرصاد.
۱۲. بهبهانى، محمدباقر بن محمد اكمل، ۱۴۱۵ق، **الفوائد الحائرية**، قم: مجمع الفكر الاسلامى.
۱۳. بهجت، محمد تقى، ۱۳۸۷، **مباحث الاصول**، قم: شفق.
۱۴. تقوى اشتهاردى، حسين، ۱۳۷۶، **تنقيح الاصول: تقرير ابحاث الاستاذ الاعظم... روح الله الموسوى الامام الخمينى قدس سره**، تهران: مؤسسه تنظيم و نشر آثار امام خمينى (س).
۱۵. حسن ابن الشهيد الثانى، بى تا، **معالم الدين و ملاذ المجتهدين**، قم: مؤسسة النشر الاسلامى.
۱۶. حسيني كاظمينى، ۱۴۰۴ق، سيد عبدالله بن محمدرضا شبر، **الأصول الأصلية و القواعد الشرعية**، بى جا: كتابفروشى مفيد.
۱۷. حكيم، محمد تقى، ۱۴۱۸ق، **الاصول العامة للفقهاء المقارن**، بى جا: المجمع العالمى لأهل البيت (ع).
۱۸. خراسانى، محمد كاظم، ۱۴۰۹ق، **كفاية الاصول**، قم: مؤسسة آل البيت لاحياء التراث.
۱۹. خمينى، سيد روح الله، ۱۴۰۵ق، **تهذيب الاصول**، جعفر سبحانى، قم: جماعة المدرسين فى الحوزة العلمية بقم، مؤسسة النشر الاسلامى.
۲۰. خوانسارى، محمد، ۱۳۶۳، **منطق صورى**، ج ۶، تهران: انتشارات آگاه.
۲۱. خويى، ابوالقاسم، ۱۴۰۸ق، **محاضرات فى اصول الفقه**، قم: دارالكتب الاسلامى.
۲۲. _____، ۱۴۱۹ق، **اجود التقريرات: تقرير الابحاث محمد حسين الغروى النائينى**، قم: مؤسسة صاحب الامر (عج).
۲۳. خويى، ابوالقاسم، ۱۴۲۶ق، **دراسات فى علم الاصول**، قم: دائرة المعارف الفقه الاسلامى، طبقاً لمذهب اهل البيت (ع).
۲۴. سجادى، سيدجعفر، ۱۳۷۵، **فرهنگ علوم فلسفى و كلامى**، تهران: اميركبير.
۲۵. سيستانى، سيدعلى، ۱۴۱۴ق، **الرافد فى علم الاصول: تقريرات درس آيت العظمى سيستانى**، سيد منير سيدعدنان قظيفى، بى تا، قم: مكتبة آيت الله العظمى سيستانى.
۲۶. شعرانى، ابوالحسن، ۱۳۸۱، **المدخل الى عذب المنهل فى اصول الفقه**، قم: الامانة العامة للمؤتمر

- العالمی بمناسبة الذكرى المئوية الثانية لميلاد الشيخ الاعظم الانصارى.
۲۷. شمیسا، سیروس، ۱۳۸۱، *نگاهی تازه به بدیع*، تهران: فردوس.
۲۸. صدر، محمدباقر، ۱۳۸۱، *الفتاوى الواضحة و فقا لمذهب اهل البيت (ع)*، قم: مركز الابحاث و الدراسات التخصصية للشهيد الصدر.
۲۹. طباطبایی، سیدمحمدحسین، بی تا، *حاشیة الكفاية*، تهران: بنیاد علمی و فکری علامه طباطبایی.
۳۰. طوسی، شیخ الطائفة ابو جعفر محمد بن حسن، ۱۴۱۷ق، *العدة فی اصول الفقه*، قم: چاپخانه ستاره.
۳۱. عراقی، ضیاءالدین، ۱۴۰۵، *نهاية الافکار فی مباحث الالفاظ*، قم: جامعة المدرسين بقم. مؤسسة النشر الاسلامی.
۳۲. _____، ۱۴۲۳ق، *مقالات الاصول*، قم: مجمع الفكر الاسلامی.
۳۳. علامه حلی، حسن بن یوسف، ۱۳۸۴ق، *تهذیب الوصول الی علم الاصول*، قم: ذوی القربی.
۳۴. _____، ۱۴۰۴ق، *مبادئ الوصول الی علم الاصول*، تهران: علمیه.
۳۵. علم الهدی، سید مرتضی، ۱۳۷۶، *الذريعة الی اصول الشريعة*، ج ۲، تهران: انتشارات و چاپ دانشگاه تهران.
۳۶. غروی طهرانی، محمدحسین، بی تا، *الفصول الغرویه فی الاصول الفقهية*، بی جا.
۳۷. فاضل تونی، عبدالله بن محمد بشروی خراسانی، ۱۴۲۱ق، *الواقیة فی اصول الفقه*، قم: مجمع الفكر الاسلامی.
۳۸. فروریوس، ۱۳۸۳، *ایساغوجی و مقولات*، ترجمه، مقدمه و توضیحات محمد خوانساری، تهران: مرکز نشر دانشگاهی.
۳۹. فیروزآبادی، سید مرتضی، ۱۳۸۵، *عناية الاصول فی شرح كفاية الاصول*، قم: فیروزآبادی.
۴۰. قمی، ابوالقاسم القمی، ۱۳۷۸ق، *قوانین الاصول*، چ سنگی، تهران: کتابفروشی علمیه اسلامیة.
۴۱. کاتوزیان، ناصر، ۱۳۸۵، *فلسفه حقوق*، تهران: شرکت سهامی انتشار.
۴۲. محقق حلی، جعفر بن حسن، ۱۴۰۳ق، *معارج الاصول*، قم: مؤسسة آل البيت.
۴۳. مصباح، مجتبی، ۱۳۸۶، *فلسفه اخلاق*، قم: مؤسسة آموزشی و پژوهشی امام خمینی.
۴۴. مفید، محمد بن محمد، ۱۴۱۴ق، *التذكرة باصول الفقه*، ج ۲، بیروت: دارالمفید.
۴۵. نائینی، محمدحسین، ۱۴۰۴ق، *فوائد الاصول*، قم: مؤسسة النشر الاسلامی التابعة لجماعة المدرسين.

